

از حرکت محمدخان وارد شیراز شدند و مستحفظین قلعه شیراز که جمعی افغان و بلوچ بودند، طلب امان نموده، ایمن گشته، قلعه را تسلیم نمودند و قاسم بیگ قرقلو افشار و احمد سلطان مروی که به فرمان محمدخان نامقید در قلعه شیراز مقید بودند، از قید خلاص گشتند و طهماسب قلی خان جلایر از شیراز به جانب جهرم در عقب محمدخان روانه گردید و چون محمدخان نزدیک به شهر لار رسید یحیی خان بلوچ را به رسم رسالت در نزد کوتوال قلعه لار فرستاد که چند روزی قلعه را به عاریت به او سپارد، کوتوال قلعه، یحیی خان و ملازمانش را گرفته، محبوس داشت و موکب نایب السلطنه در روز بیست و ششم ماه شعبان همین سال [۱۱۴۶]: نزول در شهر شیراز جنت طراز نمود.^۲

و در همین ایام، امیرزاده، رضا قلی خان^۳ ولد ارجمند نواب نایب السلطنه وارد شیراز گردید و در ماه مبارک رمضان، میرزا محمد حسین شریفی از میرزا ابوطالب کلانتر خدمت نواب نایب السلطنه شکایت نمود که در زمان استیلای محمدخان بلوچ موجب ضرر و خسران من گردید و اراده نمود که به حکم محمدخان، خدمت تولیت آستانه مبارک که حضرت شاه چراغ (ع) را که در سفر سابق به من ارزانی فرمودید، از دست من بگیرد. نواب نایب السلطنه، بعد از تحقیق مدعی، میرزا ابوطالب کلانتر را به چوب یاسا، تأدیب فرمود و میرزا محمد حسین وعده ضیافت را از نواب نایب السلطنه و امرای لشکر و اعیان مملکت، خواسته، در روز عید رمضان، در حرم محترم حضرت شاه چراغ سفره ملوکانه گسترده، طعاسی که سزاوار چنان سهمانی باشد حاضر ساخت و بعد از ورود به آستانه مبارک که میرزا محمد حسین را به اذن جلوس مفتخر فرمود و بعد از صرف غذا معادل دویست تومان وجه رواج آن زمان [را] برای تعمیر بقعه مبارک که حواله نمود و خلعت آفتاب طلعت به میرزا محمد حسین ارزانی داشت.

و عید نوروز یارس نایل در چهاردهم ماه شوال سال ۱۱۴۶: اتفاق افتاد و نواب نایب السلطنه جشن نوروزی را در شیراز گذرانید و سران سپاه را به خلعتهای زرتار قرین افتخار داشت. و در همین ماه شوال: میرزا تقی مستوفی شیرازی را نایب مملکت فارس فرمود و وی والد میرزا تقی حاجی محمد علی مستوفی شیرازی است که پدر بر پدر به منصب میرابی آبهای «قصر همیشه» و «نهر اعظم» شیراز برقرار بودند و در اواخر دولت صفویه از میرابی گذشته، به استیفای دیوانی سرافراز گردید و در اوایل استیلای افغانان که زبردست خان افغان شهر شیراز را مسخر داشت [و] اهلس را کشت و اموالش را به یغما برد و خانه های اعیان را سوزانیده ویرانه نمود یکی از کشته های خانه خراب حاجی محمد علی مستوفی بود.

و موکب نایب السلطنه در چهاردهم ماه ذی قعدة همین سال^۴ [۱۱۴۶]: برای انتزاع ممالکی که تا کنون از آذربایجان در تصرف دولت عالیه روم و دولت بهیه روس بازمانده بود

۱. رك: جهانگشای نادری، ص ۲۲۵.

۲. رك: جهانگشای نادری، ص ۲۲۶.

۳. در جهانگشای نادری، ص ۲۲۶: (نصرت الله سیرا... وارد شیراز) می شود.

۴. رك: جهانگشای نادری، ص ۲۲۷، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۰.

۵. رك: جهانگشای نادری، ص ۲۲۸.

به جانب اصفهان، نهضت نمود و در منزل آسپاس^۱ سرحد چهاردانگه، خبر بهجت‌اثر ولادت امیرزاده شاهرخ خان ولد ارجمند نواب امیرزاده رضاقلی خان از بطن مخدره سرادق پادشاهی فاطمه سلطان بیگم دختر نیک اختر خاقان شهید سعید شاه سلطان حسین به سماع جلال نادری رسید^۲ و بعد از ورود نواب نایب السلطنه به اصفهان عبدالکریم افندی قاضی عسکر رومی^۳ برای اخبار و کالت عبدالله پاشای^۴ سرعسکر در اتمام عقد مصالحه در دربار معدلت آثار، مشرف حضور شده پیغامات را رسانید و از نواب نایب السلطنه، جواب شنید که اگر تماست بلاد آذربایجان که در زمان حضرت مغفرت پناه، شاه سلطان حسین، در تصرف دولت علیه ایران بود، تسلیم کنند، راه مصادقت و مصالحت باز است والا مهیا و آماده جنگ باشید و چون سابقاً نگاشته شد که دولت بهیه روس^۵، بلاد گیلان را تسلیم امنای دولت علیه ایران، نموده بودند و تا کنون شهر و قلعه باکورا که در این زمان به باد کوبه اشتهار یافته و بلده و قلعه در بند را به مساهله گذرانیده بودند، سفیری از جانب دولت بهیه روس، وارد اصفهان شده از در عذرخواهی درآمده، مأمور به ملازمت رکاب گردید.

و در دوازدهم محرم سال ۱۱۴۷ [۱]: لوای عزیمت افراشته، از راه همدان عازم مقصد گردید و در عرض راه، خبر از فارس رسید که طهماسب قلی خان سردار از جهرم و هرم گذشته، قلعه و بلده خنج^۶ را که اهلش برای اتحاد مذهبی، دم از موالات محمدخان بلوچ می زدند، محاصره نموده، بعد از اندکی، مسخر داشته، اهلش را بکشت و قلعه و عمارات عالیة خنج را خراب و ویرانه ساخت، پس قلعه پرویز عوض^۷ را که بر فراز کوهی بلند، هفت فرسخ مغربی شهر لار است و اهلش از خیرخواهان محمدخان بلوچ بودند، محاصره نموده، چند روزی، پای-مردانگی را فشرده، در تصرف آورد پس فرقه‌ای را در معرض سیاست و جماعتی را مورد عنایت نمود. پس به شهر لار رفته، یحیی خان بلوچ^۸ و همراهان او را که در قلعه لار مقید بودند، خواسته، آنها را روانه سفر آخرت گردانید پس از شهر لار به صحرای باغ که چهار فرسخ جنوبی شهر لار است رفته، قلعه باغ را تصرف نموده، در حق جماعتی عنایت و پاره‌ای را سیاست فرمود و محمدخان بلوچ در آن زمان در^۹ قلعه دشتی که فرسخی کمتر، مشرقی قلعه باغ است توقف داشت و بعد از اطلاع بر تسخیر قلعه باغ با پانصد نفر افغان و بلوچ به عزم استمداد از شیخ احمد مدنی^{۱۰}

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۸. آسپاس یکی از دهستانهای دوازده گانه آباده است. (فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۷).

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۸.

۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۸.

۴. (عبدالله پاشای کوپورلو اوغلی). جهانگشای نادری، ص ۲۲۹.

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۹.

۶. یکی از دهستانهای ششگانه بخش مرکزی لارستان. (فرهنگ جغرافیائی، ج ۷).

۷. در جلد دوم فارسنامه ناصری آمده است که: آنرا قلعه پرویز و پرویزن گویند.

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۹.

۹. در متن: (از).

۱۰. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

که در ناحیه جهانگیریه لارستان جنوبی شهر لار در قلعه کمشک^۱، پانزده فرسخی شهر لار توقف داشت، از صحرای باغ^۲ حرکت نمود و بعد از اطلاع طهماسب قلی خان سردار بر واقعه، فوجی را مأمور به محاصره قلعه دشتی، داشته، به ایلغار در عقب محمدخان بلوچ تاخت و در نواحی جهانگیریه به او رسیده، جمعی از همراهان او را کشته، راه قلعه کمشک را بر او بست و محمدخان ناچار به سمت بنادر فارس فرار نمود و طهماسب قلی خان برای تنبیه شیخ احمد مدنی که مدتها دست آزار او به شیعه خانه لارستان دراز بود، قلعه کمشک را محاصره داشت و بروج عالیه در برابر قلعه کمشک برافراشت و در اندک زمانی قلعه را مفتوح داشت و شیخ احمد مدنی با تمامت قلعه گیان را دستگیر نمود، پس به جانب ناحیه شیب کوه لارستان رفته، تمامت قلعه های اهل تسنن را خراب نموده، اهالی آنها را از راه کرمان، روانه خراسان داشت^۳ و شیخ احمد مدنی و اتباع او را روانه دربار معدلت سدار نایب السلطنه نموده، روز ورود، سر به گریبان نیستی کشیدند^۴ و محمدخان چون از حوالی قلعه کمشک فرار نمود به سواحل دریای فارس آمده، بر کشتی نشسته، به جزیره قیس که سکن اعراب هوله بود پناه برد^۵ و چون عیال شیخ علاقی^۶ پسر شیخ راشد کلانتر طایفه هوله در وقت فتح بندر نخیلو که قصبه شیب کوه است، اسیر سپاه ظفر پناه شده، در اردوی طهماسب قلی خان مقید بودند شیخ علاقی، محمدخان بلوچ و همراهان او را گرفته، او را دستاویز نجات گرفتاران خود بساخت و در برابر خدمت مورد عنایت گردید و عیال خود را واپس گرفت و محمدخان را سپرد^۷. پس طهماسب قلی خان با نیل مقصود، محمدخان بلوچ را روانه حضور نواب نایب السلطنه نمود و روز ورود به فرمان نادری او را از حلیه بینائی عاری نمود^۸ و سه روزی زنده بماند، پس از زخم چشم، چشم از زندگانی پوشید و چون از جانب سرعسکر رومی، جواب باصوابی نرسید، نایب السلطنه افتتاح کارها را به تسخیر شیروانات که در تصرف رومیه بود، قرار فرمود و در روز بیست و پنجم ربیع اول در کنار رود کر نزول نمود^۹ و طهماسب قلی خان جلایر، سردار سپاه فارس که از انتظام گرسیرات فارس فارغ شده بود به اردوی اعلی پیوست و نواب نایب السلطنه عزیمت تسخیر گنجه و قراباغ فرمود و فتح گرای سلطان تاتار^{۱۰} که با سپاه بی شمار رومی به محافظت آن دیار برقرار بود، در قلعه گنجه متحصن شد و روز دیگر نواب نایب السلطنه، بدیده بصیرت ملاحظه اطراف قلعه را نموده، از

۱. کمشک (به کسر اول و دوم و سکون سوم) دهی از دهستان فرامرزان بخش بستک لار. (فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۷).

۲. دهکده ای از دهکده های صحرای باغ بخش مرکزی لار. (فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۷).

۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

۴. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۱.

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۱.

۹. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۱.

۱۰. یکی از خانان قدیم کریمه است که بر بلاد بلغار و قریم حکم می راند. (رک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۶ و ۲۶۳).

میان میدان شهر که تا پای حصار صدویست ذرع راه بود طرح سیبه‌بندی^۲ ریخته به انجام رسانیده، در زیر برجهای قلعه نقبها بریده، به باروت انباشتند و آتش زده، بنیان بروج را همسان خاک می نمودند، روزی که یکی از بروج را به آتش باروت نقب به زیرزمین زدند، هفتصد نفر از رومیان تلف شدند و از غرایب آنکه هر روزه، نواب نایب السلطنه بر سر سیبه آمده، مستحفظین سیبه را دل جوئی و نوازش می فرمود و چون قلعیان از این وضع مطلع شدند، در وقت مخصوص نایره توپ و تفنگ را مشتعل می ساختند و دو مرتبه چنان اتفاق افتاد که در وقتی که نواب نایب السلطنه روی به جانب سیبه می رفت از قلعه گلوله توپی آمده، سر شخصی را پراکنده، مغز و خون آن شخص بر سر و صورت و لباس نواب نایب السلطنه، بریخت^۳ و مرتبه دیگر که نواب نایب السلطنه، مراجعت از جانب سیبه می نمود، گلوله خمپاره در نزدیکی نایب السلطنه به یکی از غلامان خاصه رسیده، او را پاره پاره نمود و چون فصل زمستان بود، توپه‌های پر از خاک که در سیبه بکار برده بودند از یخ و برف متلاشی گردید و سیبه از^۴ یکدیگر پاشید.

پس برای تسخیر قلعه، فکری دیگر نمود و در جانی از آن قلعه، سدی بستند و آب جدول را در آن انداخته، و پای بند حصار آن جانب قلعه از آب جنبیده، بیفتاد و خانه‌های اندرون قلعه، نمودار گردید^۵، لیکن قلعیان به اسیدواری ورود عبدالله پاشا، سرعسکر رومی، پای ثبات را فشردند و مدت زمان محاصره به درازا کشید و باز روزی که نواب نایب السلطنه، از حرسرا، اراده دیوانخانه را فرمود، چون از جای برخاست، گلوله توپی^۶ از قلعه آمده، بر سندان و تکیه‌گاه او رسیده، آنها را متلاشی نمود.

و عید نوروز سنه توشقان نیل روز سه‌شنبه بیست و پنجم شوال سال ۱۱۴۷: اتفاق افتاد^۷ و نواب نایب السلطنه جشن نوروزی را گرفته، سران سپاه و اعیان مملکت را به اندازه پایه و مایه مورد عنایت و شفقت فرمود چنانچه از پیش نگاشته شد، ایلچی دولت روسیه^۸ از اصفهان ملازم رکاب نادری شده در همه جا موافقت نمود و بعد از ورود نایب السلطنه به شیروانات و فتوح پی‌دایی، ایلچی روس به دولت خود نگاشت و عواقب اسور را خاطر نشان داشت و پادشاه ممالک روسیه، حاکم دربند و بادکوبه را حکم به تخلیه فرموده، تماس آنها به تصرف دولت علیه درآمد^۹ و چون شهر و قلعه شماخی^{۱۰} در موضع بود که دست تسلط سپاه دشمن به آسانی

۱. در متن: (شده) با توجه به جهانگشای نادری، ص. ۲۴۰ تصحیح شد.

۲. ر.ک: جهانگشای نادری، ص. ۲۴۱ و ۲۴۰: سیبه: لغتی است ترکی به معنی سورچیل و آن خندقی باشد که در پناه آن جنگ کنند (آندراج). در حاشیه مجمع التواریخ آمده است: که سیبه یا سیبا به معنی سنگر و خاکی که برای حفظ لشکر در جلوی آن توده کنند، می باشد. جهانگشای نادری، ج ۳، ص ۴۷۶.

۳. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۲.

۴. در متن: (به).

۵. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۲.

۶. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۳.

۷. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۶.

۸. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۲، جهانگشای نادری، ص ۲۴۶.

۹. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۲، جهانگشای نادری، ص ۲۴۷.

۱۰. شهری در ساحل غربی دریای خزر در ایالت شیروان - یاقوت آنرا از اعمال باب‌الابواب دربند می داند.

به آنها نمی‌رسید به فرمان نایب‌السلطنه، در چهارفرسخی آن شهر، مکان مرغوبی را معین داشته، بنای شهر تازه‌ای [را] گذاشتند و به اندک زمانی به حلیه آبادی رسید، پس اهالی شهر کهنه را کوچانیده، در شهر نو، منزل دادند و آن را دارالملک شیروانات قرار فرمود.^۱

و چون زمستان گذشت و گنجه در تصرف سپاه رومی باقی بماند و عبدالله پاشا^۲ والی مصر و سرعسکر سپاه رومی مدتی مدید در نواحی قارص^۳ توقف داشت و اهالی گنجه را به آمدن خود در انتظار می‌گذاخت و چون کوه راسخ از جای خود نجنبید، نواب نایب‌السلطنه فوجی را بتاخت نواحی قارص مأمور نمود که شاید عبدالله پاشا بر سر غیرت آمده از قارص متوجه گنجه گشته با دلیران ایرانی رزمی نموده باشد و عبدالله پاشا به تجاehl کاری پرداخته از حرکت اعراض می‌نمود^۴ که:

گر کنی گوش و بری دنبم که من از جای خود نمی‌جنبم

پس نواب نایب‌السلطنه، امورات نواحی را منتظم داشته، جماعتی را برای محاصره گنجه، مقرر فرمود و موکب فیروزی کوکب از گنجه حرکت نموده، به جانب قارص شتافت در میانه راه شنید که تیمورپاشا^۵ با شش هزار نفر روانه تفلیس است، نواب نایب‌السلطنه از دو راه مقرر داشت که کوچ بر کوچ رفته^۶ و خود به جانب تفلیس برفت و بعد از چند منزل معلوم گردید که تیمورپاشا سیورسات^۷ برای مأمورین تفلیس برده، مراجعت نموده است و نواب نایب‌السلطنه عطف عنان نموده، از بیراهه عازم اردوی خود گردید با آنکه آفتاب در چند درجه از برج ثور بود دره‌های^۸ کوه چنان از برف پر بود که عبور ممکن^۹ نبود و چندین اسب در برف فرو رفت که اثری از او نماند ناچار^{۱۰} گشته، راه^{۱۱} نزدیک را دور نموده به اردوی اعلیٰ ملحق گردید.

و در روز غره محرم سال ۱۱۴۸: یک فرسخی قارص را مقرر اردو قرار داد و عبدالله پاشای سرعسکر در قلعه قارص توقف نمود^{۱۲} و سپاه رومی را که شماره آنها به یکصد و بیست هزار می‌رسید در جوانب قلعه مقرر داشت و روز دیگر سپاه ایرانی بر رومیان تاخته، جمعیت آنها را متفرق

۱. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۵۴۲، جهانگشای نادری، ص ۲۴۷.

۲. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۵۴۲، جهانگشای نادری، ص ۲۴۸.

۳. نام ناحیه‌ای وسیع در شمال ایران و جنوب اردهان در سر راه آذربایجان و ارزنة الروم و شهری در این ناحیه که در کنار جاده گمری به (حسن قلعه سی) قرار دارد. (جهانگشای نادری، ص ۶۹۶).

۴. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۸.

۵. در جهانگشای نادری، ص ۲۴۹: (تیمورپاشای ملی).

۶. ... و در قلعه لوری بار اقامت گشوده منتظر انصراف موکب اقدس باشند). جهانگشای نادری، ص ۲۴۹، روضة الصفاء، ج ۸، ص ۵۴۲.

۷. در متن: (سیورسات) سیورسات به معنی زاد و توشه و مایحتاج و ملزومات لشکر است که قبل از ورود سپاه آماده می‌شود.

۸. در متن: (دره‌های).

۹. در متن: (ممکن عبور).

۱۰. در متن: (ناچاره).

۱۱. در متن: (مکرر).

۱۲. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۰، روضة الصفاء، ج ۸، ص ۵۴۲.

ساخته، چندین فوج از سپاه روم، فرار کرده، به جانب وان و ارزنة^۱ الروم رفتند و بازماندگان، خود را به قلعه انداخته، متحصن شدند و اردوی اعلی سه روز قارص را محاصره داشته، رقیمه^۲، به عبدالله پاشا فرستاده، او را به بیدان جنگ دعوت نمود و چون جوابی نرسید، سوکب و الامتوجه ایروان گردیده^۳، در یک فرسخی شهر ایروان نزول نمود و عبدالله پاشا والی مصر و سرعسکر رومی از انصراف سوکب نایب السلطنه از ظاهر قارص، حمل بر ضعف سپاه یا سانحه حادثه در بلاد ایران نموده، جمعیت متفرقه خود را جمع داشته که موافق ثبت دفتر رومیه و تقریر محمدآقا- ذخیره چی^۴ که در جنگ اسیر گشت، معادل هفتاد هزار نفر سوار و پنجاه هزار پیاده ینگچری بود^۵، عازم ایروان گردید و چون این خبر به نواب نایب السلطنه رسید، بنه را گذاشته، پانزده هزار نفر از سپاه کینه خواه [را] برداشته، به قصد استقبال سرعسکر نهضت نمود و چون نزدیک به مقصد رسید، تا نیمه شب به انتظام امور لشکر پرداخته، منتظر روز فیروزی بود، در نیمه دوم از آن شب در عالم واقعه^۶ دید که جانوری مهیب، شبیه به گاومیش^۷ در میان خیمه‌ای که در منازل تعجیلی او برپا می شد^۸ رو به او آورد و آن شیر صولت به آن جانور حمله کرده، گردن او را گرفته، به خاک هلاکش کشید، چون صبح شد سران سپاه را بخواست و خواب دوشینه را القاء داشت، پس فرمود: دشمن مغرور است و جمعیتش پرزور و در برابر ما نشسته و دو جانب دیگر ما به قلعه ایروان و زنگی چائی^۹ پیوسته، اگر فتوری در عزم و رزم ما شود، راه نجات از همه جا بسته، پس توکل به قوت ایزدی باید نمود تا از پرده غیب چه بردرکشند^{۱۰} و عبدالله پاشا، توپخانه را دو قسمت کرده، نیمه‌ای را بر فراز تلی گذاشت و خود در پس تل بایستاد^{۱۱} و نیمه دیگر را به جانب یسار فرستاد و سپاه ایرانی در حرکت آمده، نواب نایب السلطنه، با جمعی از بهادران، بر سر توپخانه که بر فراز تل بود، تاخته، توپخانه رومی را ستصرف گردید^{۱۲} و پای ثبات سرعسکر لغزیده، شکست بر اردوی رومی افتاد و سپاه ظفرپناه تا کنار آرپه چائی^{۱۳}، اردوی شکسته را تعاقب نمودند و در آن روز چندین هزار نفر از لشکر رومی، عرضه تیغ هلاک و اسیر

۱. در متن: (ارزن). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۱، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳.

۲. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۱، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳.

۳. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۱، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۱.

۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۲.

۵. ر ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳، جهانگشای نادری، ص ۲۵۲.

۶. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۲.

۷. (شبهه به گاومیش و پلنگ). جهانگشای نادری، ص ۲۵۲.

۸. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۲: (در میان خیمه رشیدی که مخصوص آن حضرت بود و در منازل زده می شد).

۹. در متن: (زنگی چائی) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۲۵۳، تصحیح شد. زنگی چائی نام رودی است در ایروان.

۱۰. در متن ناخوانا.

۱۱. در متن: (به ایستاد).

۱۲. ر ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳، جهانگشای نادری، ص ۲۵۳.

۱۳. در متن: (آرپه چائی) اما آرپه چای یا آرپه چائی، نام رودی است درحد ترکیه و روسیه و نزدیک قارص که پس از

۸۰ میل جریان به رود ارس می ریزد. (دهخدا).

خم قتراک شدند^۱ و عبدالله پاشای سرعسکر، اسیر رستم نام قراچلو گشته، او را زنده سی آورد که جمعی او را شناختند و چنانکه عادت او باش سپاه است به رستم در آویختند و پاشای بیچاره به هجوم کشاکش او باش از اسب افتاد و سرش شکسته نیم جان گردید [و] رستم قراچلو اسیر خود را بکشت و سر او را به حضور رسانیده^۲، پس به فرمان نادری، سر سرعسکر را بر نیزه کرده، در جایی که همه لشکریان رومی توانند دید برپا کردند^۳، چون چشم رومیان بر سر سرعسکر افتاد، پراکنده شدند و روی زمین از خون کشتگان آنها رنگین گردید، پس سر و تن عبدالله پاشای سرعسکر را به احترام تمام روانه قارص فرسود و مصطفی پاشا والی دیاربکر که داماد حضرت سلطان محمود قیصر روم بود، به دست جلیل بیک میش مست^۴ کشته گشت و تمامی توپخانه و خزانه و آلات جنگ رومیه، نصیب سپاه ظفرپناه گردید، پس تمامت گرفتاران رومی را مرخص فرموده، خرجی راه داده، بدرقه همراه نموده، روانه اوطان خود نمود و جماعتی را برای محاصره قلعه ایروان معین داشت و بعد از این فتح^۵، علی پاشا والی گنجه و اسحق پاشا والی تفلیس طلب امان خواسته، امان یافته، گنجه و تفلیس را سپردند و حسین پاشا والی ایروان چهل روزه، مهلت خواست و چون این تعهد محمول بر غدر بود، پذیرفته نگشته، تسخیر قلعه ایروان را در عهده ساسورین گذاشت، پس سوکب والا به جانب قارص شتافت و والی قارص به قلعه داری پرداخت و از کنار آرپه چائی تا ارزنة الروم، تمامی [ابنیه] و مزارع^۶ عرصه غارت گردید، پس از وصول این اخبار به حضرت قیصر روم، احمد پاشا والی بغداد را سرعسکر فرموده، او را در جنگ و صلح مأذون داشت^۷ و احمد پاشا از ارزنة الروم^۸ عریضه به دربار نایب السلطنه فرستاده، متعهد انجام مصالحه گردید و پاشایان و اعیان قارص و ارزنة الروم عریضه ضراعت آمیز فرستاده، اظهار بندگی کرده، طلب امان نمودند^۹ و مسؤول آنها به اجابت مقرون گردید و نقیب الاشراف و قاضی ارزنة الروم با چندین نفر از اعیان به قارص آمده به اتفاق علما و بزرگان، شرفیاب حضور نایب السلطنه شدند^{۱۰} و فرمان امان برای اهل ایروان گرفته، روانه گشتند^{۱۱} و بعد از ورود آنها حسین پاشا والی ایروان قلعه و شهر و توپخانه را به امنای این دولت سپرد و بعد از انتظام این

۱. (کار به جایی رسید که یک نفر تفنگچی چریک ده نفر ینگجری پیلتن را پیش انداخته سی آورد). جهانگشای نادری، ص ۲۵۴، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳.
۲. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۴.
۳. در متن: (کنند).
۴. در جهانگشای نادری، ص ۲۵۴: (جلیل بیک میش مست خراسانی). و در روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۴: جلیل بیکه عرب میش مست).
۵. این فتح روز یکشنبه ۲۶ محرم اتفاق افتاد. جهانگشای نادری، ص ۲۵۴.
۶. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۷.
۷. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۷.
۸. در متن: (ارزن الروم).
۹. (مشروط بر اینکه خدیو بی همال فسخ عزیمت از آن دیار کرده پیرامون ایذاء و اضرار ایشان نگردد). جهانگشای نادری، ص ۲۵۷.
۱۰. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۸.
۱۱. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۸.

اسور، در جمادی اول این سال [۱۱۴۸]: سوکب والا، از قارص به جانب تفلیس^۱، نهضت نمود و بعد از ورود جماعتی که اسان خواستند مورد عنایت گشتند و هر کس سرکشی نمود، موجب سیاست گردید. پس نواحی کاخت و کارتیل^۲ را به علی میرزا، والی زاده گرجستان که به شرف اسلام مشرف بود [ارزانی] داشت و بیست روز در تفلیس توقف فرمود پس به عزم تنبیه سرخای خان^۳ و سایر رؤسا و طوایف لکزیه از جانب شماخی و دربند به جانب قصبات قموق و قریش^۴ نهضت فرسود و بعد از جنگهای پی در پی و تنبیه کامل طوایف لکزیه، سرخای خان^۵ دختر خود را به رسم کنیزی دولت سرای نایب السلطنه با چندین نفر از کدخدایان روانه حضور ساخت پس به همه جهات، انتظام تمام در امور داغستان و شیروان و گرجستان به انجام رسید و چون اعیان ممالک روم، حال را بر این سنوال دیدند، طالب مصالحه گشته، بر شروطی که میانه نواب نایب السلطنه و احمد پاشا والی بغداد مقرر شده بود، راضی شدند و قارص و ایروان و جمیع ممالکی که در زمان سلاطین صفویه در این نواحی، متعلق به دولت ایران بود واگذار کردند^۶ و نواب نایب السلطنه دید وقت آن که پرده از روی کار بردارد و مقصود اصلی خود را بروز دهد، رسید، پس فرامین مطاعه به جمیع ممالک محروسه، شرف صدور یافت^۷ که حکام و اسرا و علما و سادات و قضات و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی^۸ در صحرای مغان حاضر شوند و نیز حکم محکم صادر گردید که در مکانی که رود ارس و رود کر به هم پیوندند دوازده هزار رواق و منظر و سرای نزهت پرور، از چوب و نی برای مردم آینده از بلاد و حمامات و مساجد و رباطات و میدان و بازار ساخته و عمارات عالیه مشتمل بر حرمسرا و بیوتات که شایسته و لایق باشد برای نزول نواب ما، با چوب و ستون برافرازند^۹، پس عطف عنان فرموده، در شب نهم ماه مبارک رمضان^{۱۰} وارد صحرای مغان گردید و مأمورین بلاد آغاز آمدن نموده، هر روزه فوجها وارد گشته، به شرف آستانه بوسی می رسیدند و در موعد مقرر جمعیت تمام که شماره آنها به صدهزار می رسید، مجتمع شدند و از جمله سیصد نفر از اعیان فارس جزه سپاه فارس بودند و رئیس فارسینان میرزا تقی شیرازی نایب فارس و میرزا محمد حسین حسینی شریفی، متولی آستانه

۱. (روانه دیار روم گردید). جهانگشای نادری، ص ۲۵۸.
۲. کاخت ناحیتی در شرق گرجستان که مشهور به قلب گرجستان است که بداشتن شراب و مردم با جمعیت مشهور است. (جهانگشای نادری، ص ۶۹۷، ج ۵)، و کارتیل شهری است در گرجستان بین رودخانه کروالازان. (جهانگشای نادری، ص ۶۹۸). جهانگشای نادری، ص ۲۵۹.
۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۴.
۴. قموق (بهضم اول) یکی از طوائف ساکن در شمال غربی دربند، قریش نیز نام ناحیه و قبیله ای است در داغستان. جهانگشای نادری، ص ۷۰۲.
۵. بنا بر جهانگشای نادری، ص ۲۶۵: این احمدخان اوسمی حیلهور است که دختر خود را به رسم کنیزان به درگاه می فرستد نه سرخای.
۶. در متن: (گردند).
۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۷.
۸. در جهانگشای نادری، ص ۲۶۷: پانزدهم جمادی الاخری. اما در روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۴: به این دعوت اشاره نمی کند و می نویسد که اهل اردورا حاضر کرد.
۹. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۷.
۱۰. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۷.

حضرت شاه چراغ و میرزا اسمعیل کلانتر فارس بود^۱.

پس نواب نایب السلطنه فرمود^۲ که مقصود ما از احضار شما، آن است که بگویم
 لله الحمد، شاه طهماسب معزول و شاه عباس سیم منصوب، هردو پادشاه و پدر برپدر پادشاه، و
 شاهزاده‌اند و هردو در مهد و سریر متمکن‌اند، آنها را یا دیگری که برازنده افسر سروری دانید
 به ریاست و سلطنت بردارید^۳ و ما آنچه حق کوشش بود در این چندسال به‌جا آوردیم و بلاد و
 اسرای ایران را از دست روم و روس و افغان گرفتیم؛

حالیاً مصلحت وقت چنان سی‌بینم^۴ که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم^۵
 حاجی معصوم شیرازی^۶ که از بنی‌اعمام یا برادر سیرزاتقی شیرازی نایب فارس بود مبادرت در
 جواب کرده به‌عرض رسانید که:

تا زمیخانه و سی نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیرمغان خواهد بود^۷
 و شخصی دیگر این شعر را معروض داشت که:

عروس ملک کسی تنگ در بغل گیرد که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند^۸
 امروز، ریاست و سلطنت، حق حضرت نایب‌السلطنه است که جان و مال و دین و میال
 ما را از دست دشمن نجات داد، اگر آن حضرت، دیده را از ما خاکساران برگیرد، ما دیده را از
 خاک درگاهش برنگیریم^۹:

از آستان شاه مغان سر چراکشیم دولت در آن سرا و گشایش در آن در است^{۱۰}
 نواب نایب‌السلطنه فرمود ما را هوس تاج و هوای شاهی نیست، این سخنان را موقوف
 دارید که منافی رضای ماست و تا یک‌ماه این گفتگو در میان بود^{۱۱}، پس نواب نادر نایب-
 السلطنه، سر رضا را جنبانیده، چنین گفت که از زمان رحلت حضرت رسالت پناهی، چهار خلیفه
 پس از یکدیگر متکفل خلافت شدند و هند و روم و ایران و ترکستان به‌خلافت آنها قائل

۱. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۱۱.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۸، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۴۴.

۳. در واقع هلف نادر از اجتماع مغان رسیدن خود وی به سلطنت بود اما از آنجا که از محبوبیت خاندان صفوی و نفوذ
 مذهبی این خاندان می‌اندیشید این اجتماع را برگزار کرد و چنانکه خواهیم دید بعد از این مراسم نیز طغیانهایی
 در ایران بر ضد او به وقوع پیوست.

۴. مطلع غزلی است از حافظ.

۵. میرزا محمد کلانتر از کشته شدن او در ص ۴۱ روزنامه خود خبر می‌دهد و او را معصوم‌علی‌خان افشار می‌نامد. اما
 در جهانگشای نادری، ص ۲۶۸: این بیت از قول او منقول نیست.

۶. مطلع غزلی است از حافظ، در تاریخ سیاسی و نظامی نادرشاه قرائت این بیت به‌تقی‌خان نایب‌الایاله فارس نسبت
 داده شده. (ص ۴۵۳).

۷. شعر از ظهیر قاریایی است و صورت صحیح آن چنین است:

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر دم شمشیر آبدار دهد

دیوان ظهیر قاریایی، ص ۶۵، به‌اهتمام شیخ احمد شیرازی.

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۸.

۹. بیت از حافظ است در غزلی به‌مطلع:

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه پرور من از که کمتر است

۱۰. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۹.

گشتند و شاه اسمعیل بر صلاح دولت خود این مذهب را گذاشت و طریقه شیعه اثنی عشری را مسلوک داشت و بعلاوه سب اصحاب را که فعلی بیهوده و مایهٔ مفاسد است، در زبان او جاری شد و خاک ایران را به فتنه و فساد مذهبی آبیخت و مادام که این فعل مذموم در میان است فتنه و مفاسد برقرار است اگر تمامی اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند، باید این ملت را که مخالف مذهب اسلاف است، گذاشته، طریقه اهل سنت را معمول دارند^۱ و چون حضرت امام جعفر صادق (ع) ذریه رسول خدا و سمدوح ائمه هدی است و سالها اهل ایران در فروع دین به مذهب آن حضرت آشنا گشته اند، باید حضرت صادق (ع) را سر مذهب خود دانسته، مقلد اجتهاد آن حضرت باشند^۲، پس تمامت صدهزار نفر که در صحرای مغان حاضر بودند، این حکم را مرضی داشته، اذعان نمودند^۳، پس وثیقه نامه برای استقرار این مطلب نگاشته، به مهر پاک اعتقادی علما و اعیان مختوم ساخته به خزانه عامره سپردند^۴، پس نواب نایب السلطنه فرسودند: چون پادشاه کیوان جاه، قیصر روم خادم حرمین شریفین است این عهد که از جانب شما به عمل آمد، موجب رضای او خواهد بود و ما هم در شرط مصالحه با آن پادشاه پنج مطلب را مقرر می داریم:

اول آنکه چون اهالی ایران از طریقه نامرضیه سلاطین صفویه گذشتند و طریقه اهل سنت را به تقلید حضرت امام جعفر صادق (ع) قبول کردند، باید قضاة و علمای روم تصدیق بر صحت آن کرده، آنرا خاسس مذاهب اربعه شمارند.

دویم: چون ارکان اربعه کعبه معظمه، متعلق به ائمه اربعه چهار مذهب اهل سنت است، باید امام مذهب جعفری در یک رکن با آنها شریک بوده، به آئین جعفری نماز گزارند^۵.
سیم: آنکه هر ساله از جانب دولت ایران امیر حاج سعین گشته حجاج ایران را مانند امیر حاج مصر و شام با عزت تمام به مقصد رسانند^۶.

چهارم: آنکه گرفتاران هردو دولت، مطلق العنان و آزاد بوده، خرید و فروش آنها را روا ندارند.

پنجم: آنکه وکیلی از جانب هردو دولت در پایتخت یکدیگر بوده، امور دو مملکت را بر وفق مصلحت بگذرانند^۷. پس تمامت صدهزار نفر از اعیان ایران که در صحرای مغان حاضر بودند شکرگزاری نموده، به دعای دولت بی زوال پرداختند.

و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه شوال همین سال [۱۱۴۸]^۸: دوازده روز به نوروز

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۹.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۹.

۳. در مجمع التواریخ، ص ۸۳، آمده است که: (حاضرین از ترس جان و آبرو همه گفتند که درست است مگر چند کس که یکی از آنها میر محمد حسین ملاباشی بود، قبول نمود، بعضی در همانجا مقتول گردیدند و از آنها برخی فراری و در بدر شدند. لکه هارت می نویسد: میرزا محمد حسین ملاباشی را روز بعد در حضور نادر اعدام کردند. نادرشاه، ص ۱۲۹.

۴. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۹.

۵. در متن: (گذارند).

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۰.

۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۰.

۸. در جهانگشای نادری، ص ۳۷۱؛ سال ۱۱۴۷. اما در روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۵؛ سال ۱۱۴۸.

سند لوی ٹیل ساندہ بود برای جلوس حضرت نایب السلطنہ، منجمان بہ احکام نجومی سعین داشتند، پس اورنگ شاہی و تخت پادشاہی را بہ نحوی لایق پرداخت و تاجی مکمل از جواہر نفیسہ، ساختہ، بر سر گذاشتہ، بر فراز تخت فیروزبخت جہانبانی، نشست و بہ زبان حال فرمود: (بیت):

نویت بہ من اقتاد بگوئید کہ دوران آرایشی از نو بکند مسند جم را^۱

پس سران سپاہ و اعیان بارگاہ، تہنیت گفتہ، غریو تقارہ خانہ و کوس شادمانہ برخاست^۲ و از این روز، او را «نادرشاہ» گفتند و سیرزاقوام الدین محمد قزوینی، «الخیر فیما وقع» را تاریخ جلوس یافت^۳ و نکتہ سنجان: «لاخیر فیما وقع»^۴ گفتند پس خطبہ و سکہ را بہ نام نادرشاہ مقرر داشتند و تاریخ قواسی را بر یکطرف سکہ و بر جانب دیگرش «السلطان نادر» نقش نمودند و در بعضی تواریخ نوشتہ اند بر یک جانب سکہ این شعر بود: (شعر):

سکہ بر زر کرد نام سلطنت را در جہان نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان

و بر جانب دیگرش همان: «الخیر فیما وقع» را نقش کردند و شاید این دو سکہ را بر صفحہ طلا و نقرہ بزرگ و کوچک زدہ باشند و مهر نادرشاہ را نگینی مربع و تاجدار ساختہ بر تاج آن: «بسم اللہ» و بر صفحہ آن این شعر را نقش کردند:

نگین دولت و دین رفته بود چون از جای بہ نام نادر ایران قرارداد خدای

و زمان سلطنت سلاطین صفویہ بہ رسم و اسم بہ آخر رسید و ابتدای سلطنت آنها از سال ۹۰۴ تا این سال ۱۱۴۸ چون بشمریم ۲۴۴ سال خواهد بود و شمارہ آن پادشاہان یازدہ نفر است:

- ۱- شاہ اسمعیل اول
- ۲- شاہ طہماسب اول
- ۳- شاہ اسمعیل دوم
- ۴- شاہ سلطان محمد
- ۵- شاہ عباس اول
- ۶- شاہ صفی
- ۷- شاہ عباس دویم
- ۸- شاہ سلیمان
- ۹- شاہ سلطان حسین
- ۱۰- شاہ طہماسب دوم
- ۱۱- شاہ عباس سیم

و مرحوم اسیرالشعراء رضاقلی خان، ہدایت تخلص، شمارہ آنها را دوازده نفر بہ رشتہ نظم کشیدہ و سلطان حمزہ پسر شاہ سلطان محمد را بر آنها افزودہ، فرمودہ است: (رباعی)

از آل صفی دوازده میرعظام حمزہ است و حسین و دو اسمعیل بہ نام

و آن ہشت محمد و سلیمان و صفی آنگاہ سہ عباس و دو طہماسب بہ نام

پس ممالک ایران را بر امرای کاردان قسمت فرمود و سیرزاتقی شیرازی کہ تا این زمان نایب مملکت فارس بود بہ ایالت و فرمانفرمائی فارس و لقب خانی سرافراز گشتہ، او را محمدتقی خان پیگلریگی مملکت فارس نگاشتند^۵ و آقاخان بیگدلی پدر حاجی لطفعلی بیگ، صاحب تذکرہ آتشکدہ را حاکم لار و بندر عباس فرمود و میرزا ابوالقاسم صدرکاشانی و

۱. رک: جہانگشای نادری، ص ۲۷۲.

۲. در متن: (برخواست).

۳. رک: جہانگشای نادری، ص ۲۷۲.

۴. رک: جہانگشای نادری، ص ۲۷۲ - یکی از شاعران هواخواہ خاندان صفوی این بیت را ساخت:

بریدیم از سال و از جان تمام بہ تاریخ الخیر فیما وقع

و نادر پس از شنیدن این داستان چند تن از شاعران را کشت. لکھارت، نادرشاہ، ص ۱۴۵.

۵. رک: جہانگشای نادری، ص ۲۷۳، روضۃ الصفا، ج ۸، ص ۵۴۵.

سلا علی اکبر سلاباشی^۱ با نامه همایون و یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه، روانه دربار قیصر نموده، خبر جلوس همایون را با صورت واقعه به اعلیحضرت پادشاه ممالک روم اعلام فرمود و انجام امر مصالحه را موکول به شرائط پنجگانه مذکوره فرمودند و ایلچی برای تبلیغ وقایع به چاپاری نزد پادشاه سملکت روس فرستاد و حکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک ایران را به خلعتهای مناسب رتبه و شأن به هر یک عنایت فرمود و چند روز که از کارهای جهانداری فارغ گشت؛

و نوروز سنه لوی نیل در هفتم ماه ذی القعدة [۱۱۴۸]: اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاهی جشن نوروزی را در صحرای مغان گرفته، ایام هفته را به عیش و عشرت گذرانید. صاحب قادیخ جهانگشا نگاشته است^۲: هر روزه بزم سپهر بسطت را به تجرع اقداح راح- ارواح ریحانی پرداخت: (شعر)

در سرای مغان رفته است و آب زده نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده^۳
 شعاع جام و قدح نور ساه پوشیده عذار مغیجگان راه آفتاب زده
 در دویم ماه ذی الحججه همین سال [۱۱۴۸]:^۴ آیات ظفر آیات را به عزم تسخیر قندهار از جلگه مغان حرکت داده، وارد قزوین گردید و چون وقتی که در صحرای مغان [بود]، محمدتقی خان بیگلریگی مملکت فارس، استدعای سرخصی می نمود، پادشاه جمجاه نادرشاه در باب استخلاص جزیره بحرین که مدتی در تصرف شیخ جبار هوله ای آمده بود، تأکیدات بلیغه فرمود^۵ و نواب محمدتقی خان بعد از ورود به فارس، فوجی از سپاه دشتی و دشتستان را برای تسخیر بحرین معین داشته، روانه قلعه ریشهر^۶ که فرسخی جنوبی بندر بوشهر است داشت و معلوم گردید که شیخ جبار هوله به عزم حج از بحرین رفته و نایبی برای خود گذاشته است و بعد از این اطلاع، سپاه سأسوره بر کشتیها نشسته، وارد بحرین شده، بعد از کوشش زیاد، سپاه فارس، فیروزی یافته، قلعه جات بحرین در تصرف آنها درآمد و نواب محمدتقی خان بیگلریگی کلید قلعه جات بحرین را به درگاه علی فرستاده^۷، به خلعتهای فاخره سرافراز شده، ولایت بحرین ضمیمه ولایات فارس گردید و چون علی سراد خان بختیاری^۸ با پنجهزار نفر شریر بی باک، خودسرگشته، به آزار و غارت همسایگان پرداخته، اسباب بی نظمی نواحی شده بود، کوکبه همایون برای دفع و رفع او از قزوین حرکت فرمود و چون به منزل چاپلق نزول اجلال نمود^۹، علی سراد بختیاری از بخت خود، ناسراد گشته در کوهستان، میانه اصفهان و شوشتر که همه

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۴، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۵.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۵.

۳. آیات از حافظ است.

۴. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۶.

۵. در متن: (برده).

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۷.

۷. (محمدتقی خان فوجی از قشون فارس را به قلعه نادریه فرستاده). جهانگشای نادری، ص ۲۷۷.

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۷.

۹. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۰، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۶.

۱۰. در متن: (نبود).

دره‌های^۱ عمیق و قله‌های بلند است و در نظرها جلوه داشت که کسی بر آن^۲ غالب نگردد، متحصن گردید.

پس همت والا برای تنبیه او در ماه ربیع دوم سال ۱۱۴۹: عازم کوهستان بختیاری شده^۳، در حوالی کوهی که بختیاریان^۴ سنگر بسته، پای قرار را استوار کرده بودند، وارد گشت و فوجی از اکراد و اقاغنه را به دفع آنها مأمور داشت^۵ و آن طایفه به استحکام مکان مغرور شده، به مدافعه کوشیدند و بعد از کشتش و کوشش، مغلوب شده، ششصد نفر اسیر و کشته گشتند و بازماندگان، پل رودخانه^۶ را شکسته، فرار نمودند، پس به اشاره والا، به ساختن پل پرداخته، سپاه ظفرپناه را عبور داده و بعد از چند روز، علی‌مرادخان بختیاری با عیال گرفتار گشته^۷، به حضور همایونی رسیده، دست و پایش را بریده، چشمهای او را کنده^۸ وفات یافت، پس چهارهزار نفر از طایفه بختیاری انتخاب فرموده، ملازم رکاب قرار داد و سه هزار خانوار را مأمور به توطن خراسان داشته، روانه نمود.

پس موکب ظفرکوکب، در ماه جمادی دوم^۹ همین سال [۱۱۴۹]: وارد اصفهان گردید و چند نفر از ارباب فلاحت و زراعت و جماعتی از مستوفیان را از اصفهان مأمور فرمود که تمامت املاک فارس را ممیزی نموده، مداخل و مخارج و حقوق بازاریان را سنجیده، تفاوتی در میان خالصه دیوانی تصرفی دیوان اعلی و سادات و علما و اعیان و اربابی موقوفه بر مساجد و مدارس ارباب‌داران، نگذاشته^{۱۰} برآستی و درستی بی‌خیانت و اجحاف و جور و اعتساف به اطلاع نواب محمدتقی خان بیگلربیگی مملکت فارس در دفترها ثبت نموده، بعد از تطابق و توافق صورت آنها را به نظر همایونی رسانند تا سال و ستال دیوانی آنها را بر وجه معدلت قرار دهند پس بنای ممیزی بر این وجه را در تمامی ممالک محروسه ایران مقرر فرمود.

و موکب والا در ماه رجب با هشتاد هزار مرد بهادر به عزم تسخیر قندهار از اصفهان نهضت فرمود [و] از راه ابرقوه و کرمان و سیستان آمده^{۱۱}، جماعتی را مأمور داشته، اطراف بلوچستان را نظم داده، عود نمودند.

پس موکب والا، از سیستان حرکت کرده روزیست و یکم ماه شوال همین سال [۱۱۴۹]: از

۱. در متن: (دره‌های).
۲. در متن: (از).
۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۱.
۴. در متن: (بختیاریان). نام این محل در تاریخ جهانگشای نادری، ص ۲۸۱ و ۷۱۳: (لیروک) دهی از دهستان زلفی الیگودرز بروجرد است.
۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۲.
۶. مقصود پل رودخانه لیروک است. (جهانگشای نادری، ص ۲۸۲).
۷. علی‌مرادخان در بیغوله کوه کورکش پنهان شده بود و دوستان او که اسیر شده بودند مکان وی را به لشکریان نادری نمودند. (جهانگشای نادری، ص ۲۸۳).
۸. بعد از دو روز وفات یافت. (جهانگشای نادری، ص ۲۸۳).
۹. در نهم جمادی‌الآخر. (جهانگشای نادری، ص ۲۸۳).
۱۰. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۳ بعد.
۱۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۴.

رودخانه هیرمند عبور نمود^۱ و چون موسم زمستان بود و صحرا خالی از علف و تماسی غلات را میرحسین برادر شاه محمود غلیزائی افغان، پیش از وقت به قلعه جات کشیده و زیادتی را آتش زده بودند، دواب اهل اردو را روانه اطراف برای آوردن سیورسات فرمود، دوازده روز اطراق نمود پس حرکت فرمود و میرحسین به عزم شیبیخون تا حوالی اردو آمده، با طلایه داران جنگی کرده، عود به قندهار نمود و اردوی اعلی وارد گشته، در جانب شرقی قلعه قندهار، بارگاه جلال-شاه بلند اقبال را افراشتند.

وعید نوروز سال ثیلان^۲ [۱۱۴۹] در نوزدهم ماه ذی القعدة اتفاق افتاد و فتح علی خان-افشار با جمعی مأمور گشته، به جانب قصبه قلات^۳ رفتند و روز دیگر اسیری از ایرانی که در قندهار گرفتار بود فرار کرد و به عرض همایون رسانید که در شب گذشته سیدال غلیزائی با چهار هزار نفر سوار در تعاقب فتح علی خان رفته است و حضرت نادر شاه بلاتأمل سوار شده، با جمعی از بهادران ایلغار فرموده، به سیدال و سواران افغان رسیده، بسیاری از آنها را کشتند و سیدال فرار نمود و پادشاه جم جاه مظفر و منصور عود نمود.

و حضرت نادر شاه بعد از ملاحظه معلوم داشت که استحکام قلعه و شهر قندهار به نوعی است که فتح آن بزودی ممکن نشود، پس حکم فرمود که در اطراف قندهار چندین برج ساخته، راه آمد و شد اهالی شهر را در اطراف و اهالی اطراف را در شهر سدود نمودند، پس بنای شهری تازه در برابر قندهار گذاشته، در هشتم ماه ذی الحججه همین سال به ساختن عمارات و بازار و مساجد و آنچه لازمه شهرستان است پرداخته، به اندک زمانی به انجام رسیده، او را «نادرآباد»^۴ نام نهاد و بعد از فتح قندهار سکنه او را به نادرآباد آورده، منزل نمودند و بعد از وفات نادر شاه، نادرآباد به قندهار شهرت یافت و اشرف سلطان غلیزائی که با میرحسین والی قندهار دشمنی دیرینه داشت، فرصت یافته، از قندهار درآمده قرین عنایت گردید.^۵

در همین ایام [۱۱۴۹]: خبر رسید که رضاقلی میرزا، ولد ارجمند حضرت کشورستانی که با سپاه خراسان، نواحی بلخ را متصرف گشته، تا حوالی بدخشان را مسخر داشته است و بعد از اطلاع بر این وقایع دوازده هزار تومان وجه نقد و سیصد دست خلعت و چندین سر اسب و زین-مرصع برای نواب رضاقلی میرزا و اسرای سپاه خراسان انفاذ فرمود^۶ و نواب رضاقلی میرزا بعد از انتظام نواحی بلخ به عزم تسخیر ماوراءالنهر نهضت نمود و حضرت ابوالفیض خان^۷ پادشاه ترکستان به استقبال آمده، شکست یافت و فرار نمود و چون این خبر به قندهار رسید فرمان همایون^۸ شرف صدور یافت مشعر بر اینکه چون سلطنت مآب حضرت ابوالفیض خان، سلیل سلسله

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۶.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۸، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۶.

۳. (در مکانی موسوم به سرخه شیر که بالفعل به نادرآباد اشتهار دارد...). جهانگشای نادری، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۴. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۴.

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۵.

۷. در متن: (همیون).

چنگیزخان و دوحه دودمان ترکمان است^۱، مقرر داشتیم که شاهزاده به کار بخارا و ترکستان نپردازد، از آنجا که در عالم ایلی تمکن او بر اورنگ سلطنت موروثی منظور نظر اقدس می باشد، چند نفر از بزرگان آن دیار را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر اقتدار نماید و همچنین حکم همایون به نواب رضاقلی میرزا مرقوم گردید که منشور عاطفت را برای شاه والاجاه ابوالفیض خان ارسال داشته، خود عود به بلخ نماید و چون زمان محاصره قلعه قندهار به درازا کشید و باعث انزجار خاطر مبارک گردید، رأی عالم آرا به یورش قرار گرفت.

و در شب بیست و دویم ماه ذی القعدة سال ۱۱۵۰: جماعتی از بختیاری و افغانه ابدالی و اکراد خراسان را مأمور به یورش فرمود و حسب الامر حمله برده، نزدیک به دو بیست نفر کشته گشته، بازماندگان عود به نادرآباد نمودند^۲.

و عید نوروز سال [۱۱۵۰] یونت ایل در سلخ ماه ذی القعدة اتفاق افتاد^۳ و در روز دویم ماه ذی الحجه همین سال، چهار هزار نفر بختیاری داوطلب گشته، یورش برده، قلعه قندهار را سخر نمودند و میرحسین والی و عیال او پناه به «نارین قلعه» که بر فراز کوه است برده، افغانان شهری یا کشته شمشیر یا اسیر تقدیر شدند و توپچیان به خرابی «نارین قلعه» مأسور گردیده، بنای انداختن توپ و خمپاره را گذاشتند و میرحسین ناچار شده، زینب نام^۴ خواهر خود را به استیمان به آستان ظفر نشان فرستاده، به معرض قبول رسید و فرمان امان صادر گردید و میرحسین و اولاد شاه محمود و رؤسای غلیژائی افغان شرفیاب حضور گشته با عیال بهسکنای سازندگان مأسور شدند، پس قلعه قدیم قندهار را خراب کرده، بر آبادی شهر «نادرآباد» افزودند^۵.

و در نوزدهم محرم سال ۱۱۵۱: که پنجاه روز از نوروز گذشته بود، سفرای مأموره به دولت عالییه روم، مراجعت کرده، به مصاحبت مصطفی پاشای سفیر و عبدالله افندی صدر مملکت اناتولی و خلیل افندی قاضی از جانب اعلیحضرت قیصر از راه اصفهان و کرمان و سیستان وارد قندهار شده، شرف اندوز درگاه نادری گردیدند^۶ و در باب مطالب پنجگانه که سابقاً در وقایع سال ۱۱۴۸ نگاشته شد، در جواب مطلب تخمیس مذاهب مسلمانی، عبارتی مهمل و مبهم نگاشته و مطلب اشتراک رکن را منشاء مفاسدی چند دانسته بودند و مطلب رقتن امیرحاج-ایران را از طریق نجف اشرف مخصوصاً قبول نمودند، پس رسولان روسی را مورد عنایت فرموده، برای مذاکره مطلب اشتراک رکن و تخمیس مذهب که شرط عمده مصالحه بود علی مردان خان-ینگلیبگی را به مصاحبت رومیان روانه دربار شوکت سدار قیصر روم فرمود^۷ پس برای تنبیه بازماندگان افغانه که در کوهستان غزنین و کابل به خودسری باقی بودند رایات ظفرآیات از قندهار برافراشت و چون نزدیک به شهر غزنین دارالسلطنه سلطان محمود غزنوی رسید، علما و

۱. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۶، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۶.

۲. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۷.

۳. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۹.

۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۱.

۵. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۳.

۶. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۵.

۷. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۶.

اشراف و اعیان مملکت به استقبال موکب والا شتافته^۱، در اطاعت و انقیاد درآمده، مورد عنایت خسروانه شدند و افاغنه کوهستان را که در مقام تمرد بودند، گوشمالی لایق فرمود [و] پس از انتظام نواحی غزنین به صوب کابل نهضت نمود و در دو فرسخی اعیان و اشراف کابلی شرفیاب حضور مبارک گشتند [و] اظهار چاکری نمودند [و] رخصت انصراف یافتند.

پس از سرخصی آنها، جماعتی از افاغنه و سپاهیان کابل از جاده اطاعت نکول کرده، به قلعه داری پرداختند و روز سیم ربیع اول همین سال که پیشخانه والا، به حوالی قلعه کابل رسید، جمعی از قلعگیان ستیزه کرده، آغاز جنگ نمودند و همراهان پیشخانه، اعتنائی به آنها نکرده، مشغول افراشتن بارگاه جلال شدند و روز دیگر اعلیحضرت نادرشاه به عزم سیرسواد شهر و ارگ به جانب کوه سیاهسنگ^۲، آهنگ فرمود و قلعگیان کابلی به ازدحام تمام از قلعه درآمده، سبادت به جنگ و انداختن توپ و تفنگ نمودند و این جسارت موجب غضب نادری شده، حاضرین رکاب را برای تنبیه آنها، اشارت فرمود، پس جماعت مأموره، به جانب متمردين تاخته، چندین نفر را کشته^۳، شکست یافتگان را داخل قلعه^۴ نمودند، پس به فرمان پادشاه جمجاه، سپاه ظفرپناه، اطراف شهر را محاصره نموده، چند روز به انداختن توپهای قلعه کوب، بنیان صبر اهل قلعه را درهم پیچیدند.

و در روز دوازدهم ربیع اول [سال ۱۱۵۱]: باز علما و اشراف به دربار شاهی آمده، اظهار عجز و مسکنت نموده، طلب امان برای قلعگیان نمود [ند و] به اجابت مقرون گردیده، قلعه را سپرده، پیشکشهای لایق را از نظر همایونی گذرانیدند^۵، پس چهل روز در کابل توقف فرمود و چون در سال ۱۱۴۵ محمدعلی خان قوللرآقاسی فرمانفرمای مملکت فارس، برای استحکام به مبانی دوستی میانه دولت علیه ایران و دولت عالی هندوستان روانه شاه جهان آباد شده بود و بعد از او علی مردان خان شاملو را روانه هندوستان کردند^۶ و از جانب حضرت جهانبانی نادرشاه پیغام برای حضرت محمدشاه خاقان هندوستان برده که چون تنبیه جماعت افغان مطمح نظر است به ناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد که سد راه فرار اشرار را نمایند^۷ و تا زمان فتح غزنین از جانب حضرت محمدشاه^۸ جوابی نرسید و صوبه دار کابل، افغانان فراری را جا داده، اعانت می نمود و محمدشاه، ایلچیان نادرشاه را به احترام تمام نگاه داشته، هرروزه برای جواب مکتوب نادرشاه، عذری می خواست و بیشتر اسباب تعویق جواب، تحیر و تردد، در عنوان بود که نادرشاه را به چه اندازه باید احترام داشت و به چه لقب او را نگاشت، پس اعلیحضرت نادرشاه، بعد از

۱. در متن: (شتافته اند).

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۹. سیاهسنگ نام تپه ای سنگی و دهی کوچک در افغانستان که در چهار کیلومتری شمال شرقی کابل است.

۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۰.

۴. در همین قلعه برج عقابین قرار داشت. (جهانگشای نادری، ص ۳۱۰ و ۷۳۲).

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۰.

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۰.

۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۸. لکهارت می نویسد: روشن اختر پسر ارشد بهادرشاه با عنوان محمدشاه در این هنگام بر هندوستان حکم می راند که پادشاهی ناتوان بود. (نادرشاه، ص ۱۶۷ و ۱۶۸).

فتح کابل یک نفر از یساولان دربار را مأمور داشت و نامه به پادشاه هندوستان نگاشت که مدتی- مدید می گذرد که علی سردان خان شاملو و محمدعلی خان قوللرآقاسی را روانه دربار آن پادشاه نمودیم و سد باب [و] راه فراریان افغان [را] به آن حضرت اشعار داشتیم و برای تأکید در مطلب، ایلچی دیگر روانه ساختیم، یک سال متجاوز، او را نگاه داشته، به جواب نامه نپرداختند و معلوم است که اهمال و تغافل در این امور، ناشی از مخالفت و بیگانگی است و بعد از فتح قندهار گمان چنان بود که این دو دولت هواخواه یکدیگرند و تشبیه افغانان مرضی خاطر جانبین است، پس برای تشبیه آنها به جانب غزنین آمدیم و مردمش، مردمی کرده، آداب و رسوم را به عمل آورده، مورد عنایت ما شدند، اما اهالی کابل که در عالم اتحاد دولتین باید به لوازم خدمتگزاری پردازند، در سعادت را بر خود بسته، با افغانان اتفاق کرده، اظهار تفاق نمودند و چون این حرکت برخلاف ادب صادر شده بود، از راه یگانگی، در مقام تأدیب آنها رانندیم و چون روی امید به دربار ما آوردند، محض خاطر آن پادشاه، اهل کابل را مورد احسان ساخته، مقرر داشتیم که احدی، متعرض مال و عیال آنها نگردد^۲ و ما را تا کنون جز تشبیه افغانه منظوری نبود.

پس نامه را به یساول داده به مصاحبت چند نفر از اعیان کابل روانه شاه جهان آباد نمود که حقیقت حال را مفهوم پادشاه هندوستان دارند و بعد از ورود این جماعت به جلال آباد ولد میرعباس افغان^۳ که حاکم جلال آباد بود، اعیان کابل را منع از رفتن نمود [و] یساول اعلیحضرت نادرشاه را بکشت پس نادرشاه که طالب چنین بهانه ای بود، فرصت را غنیمت دانسته، برای تسخیر هندوستان، رایات ظفر آیات را در جلال آباد برافراشت و در زمان توقف موکب والا در کابل نسخه ممیزی املاک فارس به مصحوب مستوفیان که در سال [۱۱۴۹] مأمور گشته بودند رسید و در جلال آباد فرمان همایونی^۴ شرف صدور یافت که تعامت تیولات و موقوفات مملکت فارس، ضمیمه خالصه جات دیوانی شده، نواب محمدتقی خان بیگلریگی فارس ضبط دیوان اعلی نموده، متولیان موقوفات و تیول داران خالصه جات دیوانی را محروم دارد.

و نگارنده این فارسنامه ناصری گوید: فرمانی از نادرشاه دیدم که به محمدتقی خان بیگلریگی فارس نوشته بود، اگر واقف املاک موقوفه برای اولاد اولاد خود حتی از سناغ آن املاک قرار داده، اگرچه به عنوان حق تولیت باشد باید حقوق آنها را به همان اندازه از ملک موقوفه برساند.

در این مدت متمادی، امنای دولت هندوستان در بستر غفلت خفته بودند و چون خبر فتح قندهار را شنیدند، چنین پنداشتند که نادرشاه عود به ایران کند و زمانیکه ورود اعلیحضرت- نادرشاه را به کابل دانستند، اعتماد به شجاعت و دلاوری افغانان کرده، در خیال تدارک کار

۱. در متن: (خدمتگذاری).

۲. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۱.

۳. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۲.

۴. در متن: (سال ۱۰۴۹) و ر.ک: حوادث سال ۱۱۴۹ در همین کتاب.

۵. در متن: (همیونی).

خود نشدند [و] وقتی شنیدند که سپاه ایران از آب سند گذشت، از خواب غفلت برخاسته، هرچه توانستند لشکر فراهم آورده^۲، اعلیحضرت محمدشاه با اعیان سپاه، از شاه جهان آباد نهضت فرموده، در صحرای کرنال^۳ که دهی است در جانب راست رودخانه [فیض]^۴، اردوی خود را برپا نمود و اطراف را به سنگرها مستحکم داشت و سوکب والای نادری از جلال آباد حرکت کرده، خطه پیشاور را گشوده، در پانزدهم رمضان همین سال به جانب شاه جهان آباد نهضت فرمود و اردوی بزرگ از آب وزیرآباد^۵ گذشته، سراپرده^۶ عز و جلال را افراختند و چون سوکب والا به حوالی لاهور رسید زکریا خان^۷، صوبه دار لاهور، استیمان خواسته، روز دیگر به شرف حضور رسیده مورد عنایت گردید و بیست لک زر و چند زنجیر فیل با نقایس دیگری رسم پیشکش از حضور مبارک گذرانید و ایالت لاهور کمافی السابق به او شفقت گردید.

و روز^۸ بیست و هشتم ماه شوال همین سال [۱۱۵۱]: از خطه لاهور به جانب شاه جهان آباد، نهضت فرمود، پس به تحقیق پیوست که حضرت محمدشاه با سیصد هزار مردنای و دوهزار زنجیر فیل و سه هزار ارابه توپ، در صحرای کرنال بیست و پنج فرسخی شاه جهان آباد توقف فرموده است^۹، پس اعلیحضرت نادرشاه با سپاه ظفرپناه حرکت نموده، همه جا را تاخت کرد چون به قصبه انباله^{۱۰} رسید حرم محترم و بنه را به فتح علی خان افشار و جماعتی از سرکردگان سپرده، حکم به توقف فرمود^{۱۱} و سوکب والا نهضت نموده، روز دوازدهم ماه ذی القعدة وارد شاه [جهان] آباد^{۱۲} گردید و قول^{۱۳} همایون را به شاهزاده نصرالله میرزا سپرد و روز چهاردهم همین ماه در دو فرسخی اردوی هندوستان نزول اجلال نموده، خیمه ها را افراشتند و اعلیحضرت نادرشاه با چند نفر از بهادران تا نزدیکی اردوی محمدشاهی رفته، ملاحظه توپخانه و سواد سپاه را فرموده به مقر دولت خود بازگردید و روز دیگر سپاه ظفرپناه نادری، کوچ کرده از محاذات اردوی هندی گذشته جانب

۱. در متن: (برخواسته).

۲. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۹.

۳. کرنال نام منطقه ای است در شمال دهلی که سینورسکی آنرا در ۱۳۵ کیلومتری دهلی می داند.

۴. در متن: (چمنها) که مسلما اشتباه است و در روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۸، و جهانگشای نادری، ص ۳۲: (رودخانه فیض) است. رودخانه فیض رودی است که به طرف دهلی جریان دارد و علی بردان خان زنگنه آنرا به دهلی کشید. (جهانگشای نادری، ص ۷۴۳)، اما در روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۴۸: از دریای چمون سخن رفته است که نصرالله - میرزا و سپاهش در آن سمت اقامت داشتند. همچنین در جهانگشای نادری، ص ۳۳۵: از رودخانه چناب که همان وزیرآباد است سخن رفته است. و چناب در واقع همان رودخانه چناب است که از اجزاء پنجاب است.

۵. این رودخانه همان رودخانه (چناب) هند است. (جهانگشای نادری، ص ۷۳۹) و یکی از پنج رودخانه ای است که پنجاب را تشکیل می دهد. (جهانگشای نادری، ص ۷۴۲).

۶. زکریا خان به گفته لکهارت که از شیخ حزین نقل کرده است: دارای ۱۴۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سپاهی بود. (نادرشاه، ص ۱۷۴).

۷. روز جمعه: (جهانگشای نادری، ص ۳۲۰).

۸. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۰.

۹. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲ - انباله نام منطقه ای است در شمال کرنال (جهانگشای نادری، ص ۷۴۳).

۱۰. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۷۴۳.

۱۱. در متن (شاه آباد) ولی در جهانگشای نادری، ص ۳۲۱، آمده است که: نادر (از شاه جهان آباد متوجه تانی سر شد).

۱۲. قول (به ضم اول) به معنی قلب سپاه است.

شرقی را که سیدان وسیعی بود در یک فرسخی سپاه محمدشاه نزول نمود و برهان‌الملک سعادت‌خان^۱ با سی هزار نفر سپاه خود از راه غرور و غیرتمندی آماده جنگ گشت و سپهسالار هندوستان و سرداران به‌امداد او برخاسته، این معنی محرک حمیت حضرت محمدشاه گشته نظام‌الملک که صاحب هفت صوبه ممالک دکن بود و قمرالدین خان وزیرالممالک^۲ و تمام سپاه از حد افزون و فیل‌های جنگی و توپخانه، به نیم فرسخی میدان جنگ آمده، ازدحام و جمعیت آنها به اندازه‌ای بود که از نیم فرسخی میدان جنگ تا لشکرگاه ایشان پشت‌به‌پشت صف بستند و پهنای آن سپاه نیز از نیم فرسخ می‌گذشت، خدیو کشورگیر که آرزوی چنین روزی را داشت، جمعی را به محافظت اردوی اعلی مقرر فرمود و قول همایون را به نواب‌شاهزاده نصرالله میرزا و اسرای کاردیده سپرد [و] توپخانه را در ظل حمایت او قرار داد^۳.

ز بس تعداد لشکر پیکران بود سرانگشت کواکب خونچکان بود^۴
در نامه‌ای که اعلیحضرت نادرشاه به نواب رضاقلی میرزا نایب‌السلطنه، برای این جنگ نوشت^۵، چنین نگاشته است که: «چون مدد سعادت‌خان برهان‌الملک به محمدشاه رسید، مستظهر گردید و سنگر خود را رها کرده، در میدان، صف محاربت آراست و ما که در آرزوی چنین روزی بودیم، قراول برای صیانت اردو گذاشته، از قادر متعال^۶، استعانت جسته، بردشمن حمله بردیم، تا دو ساعت تمام، تنور حرب گرم بود و آتش توپ و تفنگ خرمن سوز عمرا عدا گشت و به عون الهی، بهادران شیرشکار، صف خصم را برهم زده، آنها را متفرق کردند» و در این مقام نام چند [تن] از مقتولین نامی هندوستانی را نوشته است و از جمله اسراء سعادت‌خان را نگاشته است و بعد می‌نویسد که: «این جنگ دو ساعت بود و دو ساعت و نیم بهادران ما دشمن را تعاقب کردند و هنوز یک ساعت به غروب آفتاب باقی بود که سرکه حرب از دشمن پاک گردید و چون استحکامات اردوی آنها مضبوط بود، فرمان دادیم که از یورش دست بردارند و خزانه بسیار و چندین توپ و فیل و نفایس و غنایم به دست افتاد و بیست هزار متجاوز از دشمن، بر خاک هلاک افتاد و بیشتر از آنها در قید اسارت^۷ گرفتارند و از سپاه منصور ما نزدیک به پانصد نفر در معرض هلاک بیشتر نیاسد و بعد از این جنگ فی الفور سپاه محمدشاه را احاطه کرده، راه آمد و شد با اطراف و حوالی را بر آنها مسدود نمودیم و چندین توپ و خمپاره برای خرابی استحکامات اردوی خصم آماده داشتیم، پس محمدشاه از روی اضطرار در روز پنجشنبه هفدهم ذی‌القعدة، نظام‌الملک^۸ را به اردوی ما فرستاد و روز دیگر خود با اعیان ممالک به حضور رسید^۹ در وقتی که محمدشاه

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۳.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۳.

۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۳.

۴. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۴.

۵. این نامه را میرزا حسن از قول میرزا ملکم خان نقل می‌کند. رک: تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۷.

۶. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۲۸.

۷. اسارت: مصدر متعدی عربی است به معنی اسیر کردن، اسیری، بردگی.

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۱.

۹. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۷، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۵۰.

به اردو می‌آمد به ملاحظه اینکه ما ترکمانیم و او نیز از سلسله ترکمانیه و خانواده گورکانیه است، فرزند عزیز نصرالله میرزا را تا خارج اردو و خود تا بیرون سراپرده به استقبال او رفتیم و چون وارد خیمه پادشاهی ما گشت، نظر به ملاحظه قرابت ایلی آنچه لازمه احترام پادشاهی وی بود، معمول داشتیم و او مهر سلطنت خود را به ما سپرد، پس حکم کردیم که کسی متعرض سراپرده شاهی و متعلقان سرای سلطنت و امرا و اعیان مملکت او نشود و در این وقت پادشاه و جمیع اکابر هندوستان، از اردو حرکت کرده‌اند [و] به‌شاه جهان‌آباد رسیده‌اند و ما نیز در بیست‌ونهم ذی‌القعدة به‌جانب شاه جهان‌آباد حرکت خواهیم نمود و اراده این است که نظر به ملاحظه نسب محمدشاه و قرابت ایلی که فیما بین است، او را دوباره بر پادشاهی ممالک هندوستان مقرر داشته، تاج سلطنت را بر سر وی نهیم، حمد خدای را که به‌انجام چنین کار [ی] ما را قدرت داد...»

در روز ۲ غره ذی‌الحجه، رایت جهانگیری به‌جانب دهلی که به‌شاه جهان‌آباد شهرت یافته، برافراشت و بعد از ورود قلعه‌ای^۲ را که دارالخلافة سلاطین هندوستان بود، مقرر کوکبه نادری قرار دادند و محمدشاه در همان قلعه، سفره ضیافت را گسترده، بعد از فراغت از صرف طعام، خدیو جهاندار، به‌دلجوئی محمدشاه پرداخته، فرمود که سلطنت ممالک هندوستان باز به‌جانب پادشاه تعلق دارد لیکن چند روزی باید خطبه و سکه هندوستان به‌نام ما قرار دهند و به‌توسط چاپار، زر و سیم مسکوک بلاد را به‌نظر ما رسانند و محمدشاه به‌فرموده عمل نمود و بشکرانه وعده تاج بخشی که مزید بر جان بخشی بود، تمامی جواهر و خزاین و اثاثه پادشاهی را به‌رسم نیاز حاضر ساخت و همت نادری چشم از آنها پوشیده، قبول نفرمود و چون مبالغه محمدشاه از حد گذشت، معتمدی را برای ضبط خزاین و بیوتات معین فرمود و تمامی جواهرات و اثاثه سلطنت پادشاهی را که خلفا عن سلف به‌او رسیده بود، وا گذاشت^۳.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در [روز] دهم ذی‌الحجه همین سال [۱۱۵۱]: اتفاق افتاد و پادشاه جهانگشا^۴ به‌منزل حضرت محمدشاه که در عمارت دیگر از قلعه دارالخلافة بود شرف‌نزل ارزانی داشت و دگرباره از جواهرات که در دست محمدشاه باقی مانده بود، به‌حضور مبارک رسانید و امرا و اعیان هندوستان علی‌قدر مراتبهم به‌پادشاه خود اقتدا کرده، هر یک جواهری سمین به‌رسم پیشکش رسانید و مبلغی نقد، بر دولتمندان شاه جهان‌آباد حوالت دادند و چون محصلان وصول آن وجه از اهل هندوستان بودند، فرصت را غنیمت دانسته، بنای جور گذاشته برای هرده هزار روپیه که به‌خزانه نادری رسانند، چهل پنجاه هزار روپیه برای خود می‌گرفتند و به‌این سبب مردمان را در شکنجه و آزار انداختند که جماعتی به‌هلاکت رسیدند و بسیاری از اعیان طایفه هنود برای آنکه در معرض خواری نیایند، یا آنکه مال را عزیزتر از جان دانند، خود را

۱. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. (روز پنجشنبه غره ذی‌الحجه الحرام). جهانگشای نادری، ص ۳۲۸.

۳. (قلعه‌ای که از مستحدثات شاه جهان بود). جهانگشای نادری، ص ۳۲۸.

۴. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۸.

۵. (روز شنبه طرف عصر). جهانگشای نادری، ص ۳۳۰، روضة‌الصفا، ج ۸، ص ۵۵۱.

۶. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۰. بررسی علت شورش دهلی از این دیدگاه، در کتب تاریخی کمتر مورد توجه قرار گرفته است و میرزا حسن این قسمت را نیز از تاریخ ملکم گرفته است.

کشتند و از آزار شکنجه رستند و عادت بزرگان هندوان است که هلاک خود را بر رسوائی ترجیح دهند و قبل از ورود نادرشاه به شاهجهان آباد، چنان ترس و هراس بر مردم مستولی بود که جز غارت شهر و قتل عام احتمالی نمی دادند و بعد از ورود سوکب والا، از نظمی که در اردوی اعلی بود، احدی را متعرض نگشتند و به فرمان نادرشاه، جماعتی از سرکردگان را روانه محلات شهر نمودند که سبب آرامی و حمایت اهل شهر [و] محلات شوند و اگر نفری از لشکریان به اهالی ملک برخلاف نظم حرکتی کنند هرکس باشد گوش^۱ و بینی او را ببرند و تا سه روز همه به آرامی گذرانیدند و در شب چهارم از ورود سوکب والا، بعضی از فتنه انگیزان، خبر وفات نادرشاه را در زبانها انداختند و فی الفور این خبر شایع گردید و مردمان بی سرو پا از جا درآمده بر ایرانیانی که برای محافظت محلات مأمور بودند، حمله بردند و چون قراولان شهر، دسته دسته در همه جا متفرق و بی خبر بودند تا خواستند بدانند، همه را عرضه شمشیر ساختند و چون این خبر به اسرای شاهجهان آباد رسید، جماعتی از ایرانیان که برای محافظت خانه آنها معین بودند، اجازه کشتن آنها را به مردمان شهری داده، نفری را باقی نگذاشتند^۲ و چون این قضیه به سماع جلال نادری رسید، چند نفر را مأمور فرمود که در شهر رفته بی اصلی این خبر را خاطر نشان مردمان کرده، از وبال و نکال آگاه سازند و چون داخل شهر شدند، اوباش شهری بی سوال و جواب آن بیچارگان را کشتند و اعلیحضرت نادرشاه آن شب [را] در قلعه دارالخلافه گذرانید و در طلوع صبح سوار شده، در میان شهر رفت تا شورش مردم را فرو نشاند و این عمل باعث طغیان عوام گشته، آغاز سفاقت را نموده، تفتگی^۳ به نادرشاه انداختند گلوله تفتنگ خطا کرده به یکی از اسرا که در پهلوی نادرشاه بود رسیده، او را هلاک نمود و تا این- سوغ در خیال نادرشاه نمی گذشت که آزاری به اهل شهر رساند و بعد از این واقعه تفتنگ انداختن که سپاه ظفرپناه از اردوبه شهر آمده بودند، فرمان قتل عام شهر را فرمود [و] چون دست لشکریان به شمشیر رفت، دست مردمان شهری از کار افتاد و از طلوع آفتاب تا نیمه روز هر که را دیدند کشتند و هر چه را یافتند بردند و در بین، آتش در یکی از محلات افتاد و به عموم شهر سرایت نمود و نادرشاه به مسجد جامع روشن الدوله^۴ که در میانه شهر بود رفته، قرار گرفت و کسی را یارای شفاعت نبود تا آنکه محمدشاه و نظام الملک و قمرالدین شفاعت نموده، غضب نادری را فرو نشاندند^۵ و فرمان صادر گردید که اسرا را سرخص دارند.

در تواریخ شماره مقتولین در این فتنه را از صدویست هزار نفر^۶ تا سی هزار نگاشته اند

۱. در متن: (گوشش).

۲. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۰.

۳. ملکم خان، این مطلب را از قول فریزر صاحب که در این واقعه حضور داشته است نقل می کند. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۰.

۴. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۰، جهانگشای نادری، ص ۳۳۱.

۵. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱.

۶. این سخن را نیز ملکم خان از قول فریزر صاحب نقل کرده است، ولی ملکم خان اقوال مختلف را در مورد تعداد کشتگان از ۸ تا ۲۴ هزار نفر می نویسد. (تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۱) و لکهارت عدد آنها تا ۴۰۰۰۰ می نویسد اما نتیجه می گیرد که نظر به محدودیت وقت تعداد کشتگان نباید از ۲۰۰۰۰ نفر متجاوز باشد. (نادرشاه، ص ۱۹۳). البته عده زیادی از زنان را که خودکشی کردند باید بر این عدد افزود. (نادرشاه، ص ۱۹۳).

و چون در شب شورش، سیدنیازخان داماد قمرالدین خان و شاهنوازخان که از اعظم هندوستان بودند بر سر فیل خانه نادری رفته فیلان باشی را کشته، فیلها را برده بودند، در حصاری متحصن شدند، عظیم‌الله خان و فولادخان که از امرای دولت محمدشاهی بودند، مأمور گشته، آنها را گرفته با چهارصد نفر اعوان آنها را به حضور رسانیده، تمامت آنها به یاسا رسیدند^۱ و چندروز دیگر مخدیره سرا پرده گورکانیه را برای نواب شاهزاده نصرالله میرزا خطبه نموده، در تهیه اسباب عروسی شده، هفته‌ای را به عیش و عشرت گذرانیدند^۲ و بعد از چندروز که ضبط چیان خزائن و بیوتات از انجام عمل خود فارغ گشته، ظروف طلا و نقره و اسباب مرصع و اجناس نفیسه چندان به قلم درآمد که دفترنویسان از جمع آن عاجز بودند از جمله «تخت طاووس» بود که گنجهای کاووس و اندوخته‌های دقیناوس شایسته رونمای آن بود^۳ و در ایام سلاطین سلف هندوستان، دو کرور صرف آن تخت شده بود و چندین مروارید و الماس و یاقوت که نظیر هر یک از آنها در خزانه هیچیک از سلوک یافت نمی‌شد، به خزانه عامره نادری رسید و اسرا و اعیان و صوبه داران ممالک نیز کرورها از نقد و جواهر و اسباب مرصع به رسم پیشکش، از نظر همایونی گذرانیدند^۴.

در تواریخ نوشته‌اند: پیشکش اسرا و اعیان مساوی پانزده کرور به سرکار همایون رسید^۵ و هر یک از اسرا و سرکردگان که مصدر خدمتی شده بودند، احسان بی‌اندازه عنایت فرمود و به عموم لشکریان مساوی مواجب دیوانی آنها شفقت گردید و به خدمتکاران اردو به قرار هر نفری شصت روپیه داده شد^۶ و ارقام سرحدات انجام، به ولایات ایران شرف‌صدور یافته، تمام توقعات دیوانی را به هر اسم و رسم، سه‌سائه، به اهالی ایران به صیغه تخفیف مرحمت گردید^۷، پس به افراد اسرا و اعیان دولت گورکانیه، خلعت‌های فاخر و شمشیر و کارد مرصع و اسبهای تازی، عنایت فرمود و مجلس خسروانسه، آراسته، به دست مبارک خود تاج شاهی را بر سر محمدشاه گذاشت و شمشیر مرصع را زینت کمر او نمود و بر و دوش او را به جواهر چنانکه رسم سلاطین هندوستان است، بیاراست و نگین پادشاهی را به او بخشید و خطبه و سکه ممالک هندوستان را که تا این زمان به نام نادرشاه بود، باز به اسم محمدشاه جاری ساخت^۸ و حضرت محمدشاه استدعا نمود که چون به الطاف حضرت نادرشاه دوباره صاحب تاج و تخت شدم ممالک آن طرف آب‌اتک^۹ را از دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائی که آب دریای سند به دریای محیط می‌ریزد^{۱۰} به رسم پیشکش به ممالک محروسه شاهی انضمام یابد.

۱. یعنی مقتول شدند. (تاریخ ایران، سلکم، ج ۲، ص ۳۱) جهانگشای نادری، ص ۳۳۲.

۲. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۲.

۳. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۲.

۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۳.

۵. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۳.

۶. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۳.

۷. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۴.

۸. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۴.

۹. همان رودخانه سند است که در کنار قلعه اتک واقع است. مجمع‌التواریخ، ص ۲، پاورقی.

۱۰. (به علاوه ولایات تته و بنادر و قلعه‌جات تابعه). جهانگشای نادری، ص ۳۳۴.

در تاریخ سرجان ملکم انگلیسی^۱ نوشته است^۲ که: «ما مجبوریم به احترام کردن چنین علوی-همتی که از نادرشاه ظاهر گردید، برای آنکه در همان وقتی که به مطلوبی به این بزرگی رسید، همت بر ترک آن گذاشته، به کلی قطع نظر از آن کرد و یکباره چشم از سلطنتی بدین وسعت و سلطنتی به این عظمت و مکنت، پوشید و کاری هم که فایده آن به خودش راجع شود، ننمود، مگر نیکنامی. که از سردانگی [که] او در حق محمدشاه نمود نه این بود که هیچ ملک هندوستان را صاحب نشد، لیکن سمالکی را متصرف گردید [که] در ازسنة سابقه، همه متعلق به دولت ایران بود و در عهدنامه که در آن اوقات نوشته شده، سمالکی که در این طرف آب سند است به ایران واگذار شد.

القصة ایام اقامت نادرشاه در دهلی مشهور به شاه جهان آباد، پنجاه و هشت روز بود^۳ و در روز آخر، فرامین به اطراف ممالک هندوستان فرستاد به این مضمون که من و محمدشاه، یک روحیم در دو بدن، اگر خدای نخواسته خبر طغیان شما به ما رسد، نام شما را از صفحه روزگار محو خواهیم کرد و روزی از قمرالدین خان وزیر محمدشاه پرسید^۴، چند نفر زن در خانه داری؟ در جواب گفت هشتصد و پنجاه، نادرشاه روی به اسرای ایران کرده فرمود صد و پنجاه نفر زن دیگر از اسرا به خانه وزیر بفرستند تا منصب مین یاشی داشته باشد.

و مقدار غنیمتی را که نادرشاه از هندوستان برد، بر وجه اختلاف گفته اند که از هفتاد-سیلیون استرلینگ که هر یکی مساوی با چهار کروڑ تومان است، نقد و جنس بود، از همه تخمینی که کمتر گفته اند از سی میلیون بیشتر است^۵.

در روز هفتم ماه صفر سال ۱۱۵۲: سوکب والا، از شاه جهان آباد به قصد افغانستان نهضت نمود^۶ و در عرض راه، به عرض نادرشاه رسانیدند که چندین دانه جواهرشاهی را لشکریان پنهان کرده اند^۷ حکم فرمود تا اسباب تمام سپاه را جستجو کرده، در بار هر کسی جواهری را یافتند، جزء خزانه نمودند و لشکریان جز اطاعت چاره ای نداشتند و این دلیلی است قوی بر کمال نظم و نسقی که در سپاه او بود و بزرگان ایران، این معامله را حمل بر تدبیر نادرشاه کرده، گفته اند که نادرشاه می دانست سگ سیر به شکار و لشکر مال دار به کارزار نمی رود. و سوکب والا از راه پیشاور و جلال آباد، در غره رمضان وارد دارالملک کابل گردید^۸ و بزرگان آن نواحی و اعیان افغانه به حضور مبارک آمده، مورد عنایت شدند و به همه جهت از ولایات جانب غربی آب اتک که به دولت نادری اختصاص داشت، چهل هزار نفر از طوایف افغان پیشاور و کابل و طایفه هزاره و باقی ایلات کوه نشین، در سلک ملازمت منعقد گشته با جواهر خانه و

۱. در متن: (انگلیس).

۲. رک: تاریخ ایران، ملکم، ص ۳۷.

۳. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱، در تاریخ جهانگشای نادری، ص ۳۳۵: مدت اقامت نادر ۵۷ روز است.

۴. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱.

۵. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱.

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۵.

۷. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱.

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۸.

خزائن و زوائد اسباب با قیل خانه و توپخانه بزرگ، روانه هرات فرمود^۱ و چون خدایارخان عباسی^۲، زمین دار سند خود را از قدیمی بندگان نادرشاه می دانست و همیشه عریضه او در صفحات آذربایجان و عراق ملحوظ نظر همایونی می شد و در ایام حرکت موکب والا به جانب کابل و غزنین دم از دولتخواهی می زد و بعد از تسخیر هندوستان که مملکت سند ضمیمه ممالک محروسه گردید، از خود ترسیده سر از چنبر اطاعت کشید، خاطر همایون عزیزت مملکت سند فرموده، فرمان همایون شرف صدور یافت که محمدتقی خان بیگلربیگی مملکت فارس^۳ با سپاه فارس و کوه گیلویه و کرمان که در نواحی بندرعباس مهبای عبور از دریا و تسخیر مسقط و بر عمان بودند، توپخانه و زوائد قشون را بر کشتیهای دیوانی گذاشته از روی دریا و از نواحی سند وارد و خود آن ایالت پناه با سپاه جریده^۴، از صحرا و کوهستان بلوچستان عبور کرده، متمرکب آن نواحی را در تحت اطاعت ما آورده، در هر جای از بلاد سند که باشیم به شرف رکاب بوسی ما سرافراز گردد.

و در هفتم رمضان موکب والا از کابل به جانب سند حرکت نمود^۵ و خدایارخان خزائن خود را به قلعه عمر کوت^۶ که سی فرسخ از آب و آبادی دور است فرستاد و خود حرکتی سذبوح می نمود و در همه جا از پیش سپاه ظفر پناه می گریخت، چون بیشتر از بلاد سند در تحت اطاعت نادرشاه درآمد، خدایارخان خود را به قلعه عمر کوت رسانید و نادرشاه، اردو را به شاهزاده نصرالله میرزا سپرده، حکم فرمود که چند فوج از دلاوران، آب و آذوقه برداشته، سی فرسخ مسافت را که بیابان بود، گذرانیده، قلعه عمر کوت را محاصره نمودند و خدایارخان جز اطاعت چاره ندیده، استیمان نموده، اطمینان یافته، معادل یک کرورتومان از ذخائر خود پیشکش کرده، به رسم حبس، ملازم اردوی اعلی گردید^۷.

و عید نوروز سنه بیچین ثیل در یست و یکم ماه ذی الحجّه همین سال [۱۱۵۲]: اتفاق افتاد و ایالت مملکت سند و تهتا^۸ را به فرمان نادرشاه به سه قسمت نموده ولایت تهتا و بعضی از نواحی سند^۹ به خدایارخان تفویض گشته او را شاه قلی خان گفتند^{۱۰} و یک جانب سند^{۱۱} که به بلوچستان اتصال داشت به محبت خان حاکم بلوچستان شفقت گردید و شکارپور^{۱۲} را به خوانین

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۸.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۹.

۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۹.

۴. در متن: (حریده).

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۹.

۶. نام یکی از شهرهای سند که خود از اعمال بمبئی است. (جهانگشای نادری، ص ۷۶) در جغرافیای هندوستان این نام (اسر کوت) ضبط شده. (جهانگشای نادری، ص ۷۶) کوت به هندی به معنی قلعه است. رک: جهانگشای -

نادری، ص ۳۴۱، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۲.

۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۲.

۸. نام یکی از صوبه های هندوستان است. (جهانگشای نادری، ص ۳۳۹ و ۷۵۷).

۹. در متن: (سندرا).

۱۰. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۳.

۱۱. در متن: (سندرا).

۱۲. ناحیتی است در شمال کراچی که سابقا از اعمال بمبئی بود. (جهانگشای نادری، ص ۷۶).

آن ناحیه ارزانی داشتند و در بین، عریضه محمدتقی خان بیگلربیگی مملکت فارس رسید که از فر دولت شاهنشاهی، تمامت نواحی بلوچستان را در تحت اطاعت و انقیاد آوردیم و سلک دینار والی آن سامان، چندروزی به قلعه داری پرداخت و چون خود را در ورطه هلاکت دید، استیمان نموده، او را اطمینان داده در سلک دولت خواهان شاهنشاهی منسلک گردید و چون موسم سفر دریا گذشته بود، احتیاط کرده، کشتیهای دولتی با توپخانه مبارکه، روانه بندرعباس نموده، خود جان نثار و سپاه ظفرپناه فارس در کیچ^۲ و مکران توقف کرده، منتظر صدور فرمان قضاتوأمان هستیم و اعلیحضرت نادرشاه در جواب فرمودند چون کارسند بر وجه اکمل فیصل یافته، قشون را مرخص نموده، خود به استعجال تمام وارد رکاب همایون گردد و چون حضرت نادری میلی مفراط به خوردن خربوزه داشت باید در هر جا باشد خربوزه در سر سفره حاضر دارند چنانکه ایام محاصره بغداد مکرر از کاریز هرات که فالیز آن بهتر از فالیز سایر بلاد است خربوزه به بغداد می رسانیدند و در ایامی که در ممالک هندوستان بود از بلخ و هرات و مرو خربوزه را به اردوی اعلی می آوردند^۳ و در آن ایام توقف موکب والا در نواحی سند، چندبار شتر خربوزه از بلخ رسانیدند که دو بست شتر آن را برای حضرت محمدشاه روانه شاه جهان آباد فرمود^۴ و بعد از انتظام امور سند، همت به تسخیر ممالک توران بسته، فرامین به اطراف فرستاد که از جمیع ممالک محروسه اسب و ملبوس برای غازیان نصرت نشان و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر سازند. و در سیزدهم ماه محرم سال ۱۱۵۳: مطابق پیچین نیل، اعلام جهانگشا را از لارکانه^۵ سند افراشته، از نواحی بلوچستان گذشته، روز هفتم ماه صفر همین سال، موکب والا در یک فرسخی شهر نادرآباد قندهار نزول اجلال نمود^۶ و محمدتقی خان بیگلربیگی مملکت فارس، سپاه خود را از کیچ مکران مرخص کرده، در نادرآباد به اردوی اعلی پیوسته، ملازم رکاب گردید و مدت سفر میمنت اثر هندوستان از تاریخ غره ماه صفر ۱۱۵۰ که روز حرکت از نادرآباد است تا روز ورود به آن مکان، دو سال و هفت روز و مدت حرکت از شاه جهان آباد تا ورود به نادرآباد، یک سال تمام اتفاق افتاد^۷ و روز دوازدهم همین ماه، رایات جلال از نادرآباد افراشته، روز دهم ماه ربیع اول همین سال وارد هرات گشته، اردوی اعلی را در صحرای کهدستان^۸ یک فرسخی شهر هرات منزل داد و چون «تخت طاووس» که محمدشاه به جواهرخانه نادری سپرده بود، در نظرها جلوه می نمود، همت والا قرار گرفت که در برابر آن سریری دیگر با خیمه ای که لایق آن سریر باشد، مکلل به جواهر ترتیب دهند لهذا بعد از حرکت از شاه جهان آباد، استادان صنایع کار هندی و ایرانی به سرانجام، آن تخت و خیمه گوهراگین [را] پرداخته در مدت یک سال که ایام راه بود در کمال زیب و زینت ترتیب داده، به انجام رسانیدند و آن سریر را «تخت نادری»

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۴.

۲. کیچ که به صورتهای کچ، کیز، جالک و دزک هم آمده است در خاور قصرقند در شمال تیز است که مهمترین بندر مکران بود. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۱).

۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۵.

۴. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۵.

۵. در متن: (لارکانه) — لارکانه نام ناحیتی است در هند غربی. (جهانگشای نادری، ص ۷۵۹).

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۶. ۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۶.

۸. کهدستان، قریه ای است در ۱۴ کیلومتری شرق هرات. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۳).

نام نهادند^۱ و روز دیگر «تخت طاووس» و «تخت نادری» را نصب کرده، خیمه جواهرنشان را برپا داشتند و چند روز به عیش و عشرت گذرانیدند و روز بیست و پنجم این ماه سوکب والا از صحرای کهندستان حرکت کرده، در گازرگاه هرات فرود آمدند^۲، پس به قصد تسخیر ترکستان نهضت فرموده در هفتم ماه جمادی اول^۳ در محل موسوم به قوشخانه^۴ یک فرسخی شهر بلخ نزول اجلال نمود و چون سابق، والی بلخ به اسر همایونی هزار و صد فرزند کشتی که هر یکی دوسه هزار من باربر دارد ترتیب داده، بر روی آب آمویه آماده داشت، مقرر گشت که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده، توپخانه را هم بر کشتیها گذاشتند و چند فوج را مأمور فرمود که بواسطه کشتی از آب آمویه گذشته، همه جا به محاذات کشتیها و اردوی اعلی حرکت کنند و سوکب والا، روز هفدهم همین ماه^۵ نهضت فرمود و روز هشتم از ماه جمادی دومیم، در منزل چارجو^۶ نزول اجلال نموده به حکم والا در مدت سه روز جبری^۷ محکم بر آب آمویه بسته، افواج قاهره را عبور دادند و روز چهاردهم همین ماه^۸، اعلیحضرت نادرشاه با غلامان خاصه بر کشتی نشسته، عبور نمود و حکیم [بی] اتالیق^۹ وزیر ترکستان و اعیان بخارا وارد دربار اعلی شده، مورد عنایت گردیدند و روز دیگر سرخص شده، که حضرت ابوالفیض خان پادشاه ترکستان را به الطاف شاهنشاهی مطمئن ساخته، به دربار معلی آوردند و سوکب والا کوچ بر کوچ به عزم بخارا حرکت نموده، روز نوزدهم این ماه، در چهار فرسخی شهر بخارا، سراپرده جلال و خیمه جواهردوز را برپا نمودند و حضرت ابوالفیض خان با حکیم [بی] اتالیق وزیر و خواجه زادگان و نقبا و اشراف و علما و اسرای بخارا در عصر روز بیستم اذن شرفیابی یافته^{۱۰} به آستانه بوسی سرافراز گردیده، نگین و افسر شاهی را به دست خود بر بساط مجلس شاهنشاهی گذاشته، اظهار چاکری نموده، چون آن پادشاه از خاندان چنگیزی و دودمان ترکمانی بود، رخصت جلوس یافت و به تفتدات ملوکانه شاهنشاهی زنگ تشویش را از خاطر خود زدود و بعد از ساعتی به رخصت انصراف در خیمه‌ای که برای آن پادشاه مهیا داشته بودند وارد شده، آسوده گشت و همراهان او علی قدر مرا تبهم در خیمه‌ها توقف نمودند و روز بیست و دومیم این ماه^{۱۱} سوکب عز وجاه کوچ کرده، در نیم فرسخی شهر بخارا نزول اجلال نمود و حضرت ابوالفیض خان به خلعت زربافت و کمر خنجر مرصع و اسب تازی و

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۷، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۲.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۸.

۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۸.

۴. محلی در نزدیکی بلخ. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۴).

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۹.

۶. چارجو محلی است در جنوب رودخانه جیحون در ترکستان. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۵)، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۶.

۷. در متن: (حسر).

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۰.

۹. در جهانگشای نادری، همه جا (حکیم بی اتالیق). رک: ص ۳۴۹ - ۳۵۰ ... معنی واژه اتالیق که ترکی است: شوهرمادر، لالا، لاله، مؤدب، نگهبان و منصبی است در عهد صفویه. (معین).

۱۰. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۰، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۳.

۱۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۱، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۴.

زین طلا سرافراز گردید و اعیان بخارا، هریک به مرتبتی مورد عنایت شدند و معادل بیست هزار نفر از ترکمانان آن نواحی را به ملازمت رکاب اقدس اختصاص دادند^۱.

روز پانزدهم رجب، باز حضرت ابوالفیض خان مورد شفقت گشته سرویر او را به افسر گوهرنگار و خلعت زرتار زینت داده، او را به خطاب پادشاه ترکستان سرافراز نمود و ممالک جانب شمالی آب آمویه و تمامی ماوراءالنهر را به او واگذار فرمود و جانب جنوبی آب آمویه را ضمیمه ممالک محروسه ایران نمود که بر مملکت بلخ و توابع آن افزوده، متعلق به دولت علیه نادریه باشد.

و روز شانزدهم ماه رجب این سال [۱۱۵۳]: موکب والا برای تنبیه سرکشان خوارزمی از خارج شهر بخارا نهضت نموده به جانب منزل چارجو که سابق جبری بر آب آمویه بسته و هزار و صد کشتی در انتظار ورود موکب والا بودند کوچ پر کوچ حرکت فرمود و در بین، خبر رسید که جماعتی از ترکمانان خوارزمی^۲ برای شیخون به اردوی اعلی آمده، منتظر عبور موکب والا از جسر چارجو هستند و اعلیحضرت شاهنشاهی اردو را گذاشته، با چند فوج از دلاوران به تعجیل از جسر گذشته به جماعت خوارزمی رسیده، آنها را شکسته، جماعتی را کشته و بسیاری را اسیر نمودند و هزار و صد فروند کشتی مزبور را پر از غله و ذخیره نموده، برای سیورسات اردو، از روی آب آمویه به جانب خوارزم حرکت دادند^۳ و اردوی اعلی از جسر گذشته، در همه جا، در محاذات کشتی ها حرکت می نمودند.

و روز سیزدهم شعبان^۴ وارد سنزل دوه بونی^۵ که اول آبادی خوارزم است گردیدند و چون ایلبارس^۶ والی خوارزم پیش از وقت، سپاه اوزبک و ترکمان دشت خوارزم و ارال را در قلعه هزاراسب^۷ که تا دوه بونی سه فرسخ است سهای جنگ داشته بود، اعلیحضرت شاهنشاهی دوز در دوه بونی توقف فرمود که شاید ایلبارس از قلعه درآید و بعد از یأس از خروج او، بنه و اغروق را گذاشته، جماعتی را برای محافظت بنه و کشتیهای سیورسات مأسور داشته، به جانب هزاراسب نهضت فرمود و نیم فرسخی قلعه را جای اردو قرار داد و چون معلوم شد که

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۱، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۴.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۳.

۳. (به سرکردگی محمدعلی خان اوشاق) جهانگشای نادری، ص ۳۵۳، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۶.

۴. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۴.

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۵.

۶. در متن: (دیوه بونی) یا توجه به متن جهانگشای نادری، تصحیح شد. دوه بونی (به فتح اول و ثانی) که آنرا (داوا - بونی) و (دوه بویون) هم نوشته اند، به معنی: گردن شتر، است و آن نام تنگی است در مسیر جیحون که رود را به یک سوم پهنای اصلی آن می رساند و اصطخری آنرا (بوئشه) و مستوفی (دهان شیر) می خواند.

۷. نام یکی از خانان خیوه است که به ایلبارس ثانی مشهور است. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۶).

۸. هزاراسب: یکی از شهرهای معروف خوارزم است که عربان آنرا هزار سف می خوانند و انوری و رشیدالدین وطواط را در هنگام جنگ سنجر و اتسز در باره آن دو رباعی است. انوری گفته است:

امروز به یک حمله هزاراسب بگیر فردا خوارزم و صد هزاراسب تراست

و رشید گفته است:

گر دشمنت ای شاه شود رستم گرد یک خر ز هزاراسب نتواند پرد

ایلبارس از قلعه بیرون نخواهد آمد و آب آسویه، اطراف قلعه هزاراسب را احاطه کرده، به علاوه باروی قلعه در خاک ریز پنهان گشته و یورش به چنین قلعه‌ای از حزم و احتیاط دور است، شاهنشاه جهان‌پناه، به کار قلعه نپرداخته، لوای کشورگشائی را به جانب خیوه که تاختگاه ولایت خوارزم و میان‌آبادی سملکت است، برافراشت و چون یک منزل کوچ نمودند، ایلبارس از قلعه هزاراسب درآمد، ترکمانان يموت و تکه که یکه تازان سپاه ایلبارس بودند، دست جلادت درآورده، تا نزدیکی اردو آمدند و اعلیحضرت شاهنشاه ترتیب اردو را برهم نزد و به نفس نفیس آنها را تعاقب کرده، بسیاری از آنها را کشته و اسیر فرمود و ایلبارس بلاتأسل خود را به قلعه خانقاه^۲ که یکی از پنج قلعه‌های نامی خوارزم است، انداخته، متحصن گردید و روز دیگر سپاه ظفرپناه به قهر و غلبه، قلعه خانقاه را گرفته، ایلبارس را به دست آورده به حضور مبارک رسانیدند و بعد از ثبوت تقصیرات که یکی از آنها کشتن فرستادگان حضرت شاهنشاهی بود که از منزل چارجو برای استمالت او فرستاده بودند به فرمان قهرمان شاهی، به حکم عدل از در خونخواهی، او را با بیست نفر از رؤسای خوارزم به یاسا رسانیدند^۳ و ایالت ممالک خوارزم را به طاهرخان^۴ نواده ولی محمدخان چنگیزی که با سلاطین ترکستان نسبت پسرعمی داشت، شفقت فرمود و چون چند رجاله اردو، به خودسری بنای تاراج قلعه خانقاه را گذاشته بودند، حکم به سیاست آنها صادر شده، سی نفر از آنها را در درب کشیکخانه گردن زدند و موکب والا نهضت نموده در خارج قلعه خیوه نزول نمود و چون اهل شهر اطراف شهر را آب انداخته بودند، مقرر گردید که چندین خندق حفر کرده، آنها را به آنها انداخته، به اندک زمانی زمین خشک گردید و حصار قلعه^۵ با گلوله‌های توپ و خمپاره خراب گردید و در جانب عصر، اعیان قلعه خیوه، طالب اسان شده، با کلید قلعه به درگاه جهان‌پناه آمده، مورد عنایت شدند، پس به فرمان شاهنشاهی چهارهزارنفر^۶ اسیرانی که در شهر خیوه بودند و هشت هزارنفر که در حوالی خیوه به سر می‌بردند^۷، حاضر ساخته، تماست آنها را زاد و راحله داده، مرخص فرمود.

و روز هفدهم ماه رمضان^۸، از شهر خیوه، نهضت نموده، در چهارم شوال عود به منزل چارجو نمود و حکیم [بی] اتالیق^۹ وزیر ترکستان با عریضه حضرت ابوالفیض خان و هدایای لایقه به حضور مبارک رسیده، مورد عنایت گردید^{۱۰} و موکب فیروزی کوکب از راه کلات و

۱. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۶، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۶.

۲. مرآت البلدان، آنرا (قلعه خانگاه) خوانده است و آن یکی از قلاع پنجگانه خوارزم است که بر سر راه خیوه به هزاراسب قرار داشته است. (جهانگشای نادری، ص ۳۵۶).

۳. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۷، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۷.

۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۷.

۵. در متن: (قلعه را).

۶. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۸.

۷. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۸.

۸. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۹.

۹. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۹.

۱۰. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۶۰.

بیاب و کوپ کان^۱ که مسکن قدیمی آن حضرت است متوجه مشهد گردید و چون حضرت شاهنشاهی را از مبادی عمر تعلقی تمام به کلات بود و به خیال آنکه آخر عمر را در آنجا بسر برد، حکم کرده بود که استحکامات آنرا تعمیر نمایند و خانه برای مقام خود در آن بسازند و آب انبارها بنا کنند و فرمان داد تا جمیع خزائن را بدانجا برند و کلات یک درجه آسمانی شمالی مشهد مقدس در راه سرو شاه جهان، در جایی واقع است که آنرا از در کوه^۲ گویند و اطراف آن همه کوهستان، است و در اواخر ماه شوال^۳ این سال [۱۱۵۳]: شاهنشاه جهان پناه، وارد ارض اقدس شده، شرف اندوز آستان مقدس گردید و مدت دو ماه توقف نمود و در زمان قلیل^۴ پنج پادشاه را مغلوب و مقهور داشت مانند اشرف شاه افغان پادشاه ایران و امیر حسین افغان پادشاه افغانستان و محمد، پادشاه هندوستان و ابوالفیض خان پادشاه ترکستان و ایلبارس پادشاه خوارزم و ممالک ایران را از دست دشمنان مختلف خلاص نمود.

و حدود ملک او از جانب [شمال]^۵ تا رود جیحون و از اطراف دیگر^۶ تا آب اتک رفته بود و رعایای ایران منتظر بودند که عسکر رومی را از سواحل دجله بغداد و شط فرات دور کند اما حضرت شاهنشاهی برای رعایت نام و ننگ ابتدا به انتقام خون برادر خود ابراهیم خان - ظهیرالدوله که در جنگ با طایفه لکزیه^۷ داغستان کشته شده بود، پرداخت. و روز بیست و هشتم ماه ذی الحجه این سال آیات فیروزی آیات از ارض اقدس برافراشت و از راه خبوشان و استرآباد و مازندران، عازم مقصد گردید^۸.

و عید نوروز سنه تخاقوی ثیل در سیم ماه محرم سال ۱۱۵۴ اتفاق افتاد^۹ و سوکب والا حرکت نموده، از استرآباد و اشرف البلاد مازندران گذشته و از سوانح اتفاقیه^{۱۰}، آنکه چون ولایات مازندران تمام جنگل و بیسه است و در زمان سلاطین صفویه جنگل را تراشیده، خیابانی احداث کرده که راه منحصر به آن است و حضرت شاهنشاهی هرگاه روز جنگ و کارزار نبود با حرم محترم و خواجه سرایان طی منازل می نمود، در نواحی سواد کوه از پل سفید گذشته میانه

۱. در متن: (کوب کاب) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۳۶، تصحیح شد. کویکان یا کویکان که در بعضی نسخه های جهانگشای نادری، ص ۵۰۸: (کویکاب) هم آمده است دهی است از دهستان میانکوه دره گز.
۲. مؤلف این قسمت را از تاریخ ایران، ملکم خان، ج ۲، ص ۳۴، برداشته است که آن نیز ماخوذ از گفتار کینز - صاحب است.
۳. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۶.
۴. در تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۴: (پنج سال).
۵. در متن نیست با توجه به تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۴ که مؤلف این قسمت را از آنجا نقل کرده است کامل شد.
۶. از جانب مشرق. (تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۴).
۷. در تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۴: (لزگی)، و جهانگشای نادری، ص ۳۶۲.
۸. جهانگشای نادری، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.
۹. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۶۳.
۱۰. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۶۶.

زیر آب و بهجان نزدیک به قلعه اولاد^۲، در روز^۳ بیست و هشتم صفر این سال، مردی در پناه درختی کمین کرده، در وقت عبور، حضرت شاهنشاه را نشانه گلوله تفنگ ساخت، گلوله خطا نموده، زیر بازوی راست شاهنشاه را خراشیده، شست دست چپ او را برده در گردن اسب فرو رفته، اسب به سر غلطید و شاهزاده رضاقلی میرزا که آن روز در سواری حاضر بود^۴، غلامان و همیشه کشیکان رکاب را خبر داده، هر قدر جستجو کردند، برای انبوهی جنگل و بیشه، اثری از او نیافتند و چون موکب والا به طهران رسید^۵، چند روزی آسایش نمود، پس به عزم تنبیه متمردين لکزیه که ساکن آنها در منتهای داغستان است، نهضت فرمود و صعوبت راه و سختی اماکن آن جماعت به اندازه ای است که از حد وصف بیرون است و سردی آن به حدی است که بیشتر کوهستان آنها، در تمام تابستان در یخ و برف پنهان است و مدت پانزده روز در آن نواحی برای تنبیه اشرار توقف فرمود و چون فصل عقرب و موسم پائیز رسید^۶ و نزول برف و شدت سرما شد، عازم شهر دریند شده^۷، روز پنجم ماه شعبان وارد شدند و بعد از ورود قدغن به اهالی اردو فرمود که هر کس به اندازه رتبه خود خانه ای از چوب و نی ساخته، مهیای توقف زمستانه شوند^۸ و در این ایام، «نیک قدم» نام غلام دلاور تایمنی^۹ و «آقامیرزا» پسر دلاور را که مظنه داده بودند در مازندران سبب اذیتن تفنگ به جانب حضرت شهریار گشته اند، مقیداً به حضور والا رسانیدند و با «نیک قدم» عهد فرمود که بر استی ماجر را گفته، از کشتن^{۱۰} ایمن باشد و نیک قدم اعتراف نمود که به اغوای آقامیرزا، این خیانت را نمودم پس فرمان صادر شده، آقامیرزا^{۱۱} را کشتند و نیک قدم را کور نمودند.^{۱۲}

و هم در این ایام که ماه ذی القعدة بود، نظیف^{۱۳} افندی و سفیف افندی از دولت عالیه روم به سفارت ساسور گشته، وارد درگاه معلی شده، نامه پادشاه و الاجاه ممالک روم را که سعذرت- نامه بود از انکار علمای مکه معظمه و مدینه طیبه و ممالک روم بر تصدیق مذهب جعفری و

۱. در متن: (بهچال) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۳۶۶، تصحیح شد. بهجان که در بعضی نسخ جهانگشای- نادری، ص ۷۷۲: (بهیجان) هم آمده است و در فرهنگ جغرافیائی (بایجان) ضبط شده، دهی است از دهستان بهرسناق لاریجان.
۲. رک: شاهنامه، ج ۲، ص ۱۰۰، بیت ۴۴۵، چاپ مسکو، جهانگشای نادری، ص ۷۷۳.
۳. در روز یکشنبه. (جهانگشای نادری، ص ۳۶۶).
۴. رک: تاریخ ایران، ملکم، ص ۳۵، ج ۲.
۵. بنا بر آنچه در جهانگشای نادری ص ۳۶۷ آمده است: رضاقلی خان ماسور به توقف طهران می شود ولی نادر از قزوین به قراچه داغ و بردع می رود.
۶. در متن: (نرسید).
۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۰.
۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۰.
۹. رک: جهانگشای نادری، ص ۱۵۱ - ۱۶۴.
۱۰. در متن: (گشتن).
۱۱. (آقامیرزا ولد دلاور). جهانگشای نادری، ص ۳۷۰.
۱۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۷.
۱۳. در متن: (لطیف)، با توجه به جهانگشای نادری، ص ۳۷۱، تصحیح شد.

تفویض رکنی از ارکان کعبه رسانیدند و حضرت شاهنشاه در جواب آن مکتوب سرقوم داشت که قبل از آنکه پادشاهی ایران زمین به سلاطین ترکمان اختصاص یابد، بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود و بعد از آنکه به اقتضای تقدیر سلطنت ایران به سلاطین صفویه انتقال یافت و در عهد آنها بلخ و توابع آن در تصرف اوزبک و کابل و توابع آن به تصرف هند و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از آذربایجان در تصرف دولت روم درآمد است چنانکه متون تواریخ به آن مشحون است و حدود و سنوری^۲ هم که میانه خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلدیمکین آن پادشاه سلیمان‌نگین قرار یافته، معلوم است^۳ و در مغان که به تأیید ایزدی بر اورنگ سلطنت ایران جلوس نمودیم، معهود ضمیر داشتیم که انشاءالله تعالی ممالک موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است، انتزاع و استرداد شود سوای ممالک متصرفی دولت روم که اولاً آن حضرت را به قبول تکلیف اسورات^۴ خسته تصدیح دهیم هرگاه صورت حصول یابد فهوالمطلوب و چون غرض اصلی ما نظم سررشته ایلیت است، البته در باقی مواد، مضایقه نخواهد بود^۵ و ملک و مملکت فیما بین، جدائی نخواهد داشت و هرگاه مقرون به قبول نگردد مکنون مال را نگاشته لوحه اعلان سازیم و در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خسته، چون متضمن اصلاح حال مسلمانان است و آن حضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل، فیصل یابد و آن مطلب در عقده تعویق نماند^۶ و چون میانه دور و نزدیک حرفی گفته ایم به طلب حرف خود عازم روم می‌باشیم و امیدوار هستیم که انشاءالله تعالی بعد از ورود به آن سرزمین و در عالم مهمان‌نوازی از طرف قرین‌الشرف آن دولت علیه، امور معهوده، دریغ نگردد^۷، پس افندیان رومی را رخصت انصراف فرموده، روانه مقصد شدند و هرچند در صحرای مغان به نحوی که سابقاً نگاشته شد، شناعت سب و رفض را خاطر نشان اهالی ایران کرده، ایشان هم طوعاً و کرهاً، خریدار آن کالا شدند، درین اوقات برای مزید تأکید به تجدید حکم مؤکد و فرمان تجدید خطاب به همگی اهالی ایران از حد در بند الی منتهای کابل و پیشاور به این مضمون صادر گردید که^۸:

بیگلریگیان عظام و حکام کرام و سادات عالی‌بقام و علما و فضلاء کروی احتشام و اهالی شرع مبین و واقفان مسالک حق و یقین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا و قاطبه قاطنین^۹ ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظلال^{۱۰} قصر بی‌قصور دولت ابدمدت ظل‌اللهی به مکارم بی‌دریغ خاقانی و عنایات از حد افزون قآنی امیدوار بوده، بدانند که در شورای کبرای صحرای مغان در حینی که جمهور انام و کافه خاص و عام ایران، از نواب همایون ما، استدعای قبول

۱. در متن: (حوزه آن)، با توجه به جهانگشای نادری، ص ۳۷۱، تصحیح شد.

۲. سنور (به کسر اول) به معنی سرحد و مرز است. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۷، ۴۹۶.

۳. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۱.

۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۱.

۵. در متن: (بماند).

۶. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۲.

۷. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۲.

۸. قاطن: خادم، خدمتگار، متوطن و اقامت کننده در جایی.

۹. مستظل: پناهجوینده به سایه، کسی که خود را در تحت حمایت کس دیگری قرار دهد.

پادشاهی می کردند، به ایشان تکلیف فرمودیم در صورتی مسؤول شما مقرون به قبول خواهد شد که از عقاید فاسده، نکول کرده و حقیقت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که مذهب آبی همایون ما بوده، اذعان و قبول کرده، از رفض و سب^۱ خلفای ثلاث تبرا و به محبت ایشان و ولایت اسدالله الغالب و مظهرالعجایب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه، تولا نمایند^۲ و تمامت ارباب حل و عقد، شورای کبرای [صحرای مغان] به رهنمونی حکم اقدس و ارشاد اسر مقدس، ترک عقاید فاسده نموده، به ولای آن چهاررکن ایوان دین مبین متمسک گردیدند و حضرت همایون ما در ازای این معنی سریر سروری را به جلوس میمنت سأنوس اقدس زینت داده، تعهد نمودیم که عهود خمسه معهوده را به اعلیحضرت ملک رفعت، خاقان البرین و سلطان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، پادشاه اسلام، برادر والا احتشام، اعنی سلطان ممالک روم، اعلام و آن سطلب را بر وفق سأمول، پذیرای اختتام سازیم که مقدمات مزبوره به تأیید الهی قریب الحصول است و در این وقت که ساحت در بند مطلع ماهیچه^۳ رایات فیروزی آیات بود به تجدید مزیداً للتأکید از برای توطین^۴ خاطر همایونی از علامه العلمائی، ملاعلی اکبر ملباشی^۵ و باقی علمای کرام که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند در مجالس و خلوات استعمال فرمودیم، همان مراتب سابق را معروض داشتند و به همه جهت حجاب شبهه از پیشگاه ضمیر اقدس، مرتفع گردیده، به حد یقین پیوست که همگی سب و رفض، ناشی از اغراض نفسانی شاه اسمعیل صفوی بوده والا از صدر اسلام، تمامت مسلمین بر یک طریقه ثابت و راسخ بوده اند اگرچه اختلاف در فروع دین داشته اند بناء علی هذا، به تأیید ربانی و الهام سبحانی، حکم اشرف اقدس اعلی، از موقف عز و علا شرف صدور یافت که به نحوی که در مبادی اسلام، تمامت مسلمین، خلفای اربعه راشدین را خلیفه علی التحقیق می دانسته، باید همگی اهالی ممالک محروسه به همان دستور هریک [را] خلیفه بحق دانسته^۶، از سب و رفض محترز باشند و خطبای کرام و نقبای عظام در رئوس منابر، اسامی ساسی و مناقب خلفای اربعه کرام را مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر، نام ایشان را به خیر یاد و شاد نمایند و علاسی فهامی، خلاصه الفضلاء الکرام، میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک محروسه را به اقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را به همگی دور و نزدیک القاء و ایشان نیز به سمع قبول اصفا نموده و تخلف از مدلول آنرا موجب عذاب الهی و غضب شاهنشاهی دانند^۷.

و عید نوروز سنه ایتئیل در روز چهاردهم ماه محرم سال ۱۱۵۵: اتفاق افتاد^۸ و اعلیحضرت شاهنشاه نادرشاه، لوازم نوروزی را به عمل آورده، اسرا و سرکردگان را به خلعتهای

۱. رفض: ترک کردن و کنایه از لعن و طرد خلیفه اول است. سب: دشنام دادن، نفرین کردن، لعنت کردن.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۴.

۳. ماهیچه یا ماهیچه: سر علمی را گویند که به صورت ماه ساخته باشند، یعنی گرد و مدور و صیقل زده از طلا و نقره، شکل هلالی بود که بر سر علم ها و چترهای پادشاهان سلجوقی و دیگر سلاطین ترک زده می شد. (برهان).

۴. توطین: دل بستن، دل نهادن. (معین).

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۵.

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۵.

۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۵.

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۵.

فاخره مفتخر فرمود.

و روز بیست و پنجم ماه ربیع اول که اواسط جوزا و هوا رو به اعتدال آورد^۱ تنبیه متمردين لکزیه، وجهه همت شاهنشاهی گشته، از سمت دشت کافری^۲، حرکت فرموده، سپاه ظفرپناه را در اطراف مساکن آنها پراکنده نمود، هر که را دیدند کشتند و هر چه را یافتند بردند. و در پانزدهم ماه^۳ ذی الحججه این سال [۱۱۵۵]: موکب والا از سمت داغستان به جانب مغان نهضت فرمود و روز آخر حوت وارد ساحل رود کر، گشتند. و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز بیست و چهارم ماه محرم سال ۱۱۵۶: اتفاق افتاد^۴ و بعد از انقضای ایام عید به عزم تسخیر بغداد، حرکت فرمود و توپخانه را از راه همدان و کرمانشاهان روانه داشت که در منزل زهاب که ابتدای خاک بغداد است توقف نمایند و چون احمدپاشا والی بغداد از اراده نادری واقف گردید، محمدآقا کدخدای بغداد^۵ را با چندین^۶ سراسب عربی و پیشکشهای لایق به دربار معدلت مدار فرستاده، تعهد اطاعت و انقیاد را نمود و در سپردن قلعه بغداد مهلت خواست و اعلیحضرت شاهنشاهی قبول مسئول فرمود و فوجی را برای ضبط ساسره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و باقی نواحی بغداد، معین نموده، روانه داشت^۷ و قوجه خان^۸ شیخانلو چشمگزک را به سرداری جانب بصره سرافراز فرمود و بایبگلر بیگی هویزه^۹ و حکام شوشتر و دزفول و اعراب آن نواحی را به تسخیر بصره مأمور فرمود که با کشتیهای آباده در ساحل شط کاران^{۱۰} از شطالعرب گذشته به انجام تسخیر پردازند و چون منظور نظر شاهنشاهی آن بود که مدتی در حدود بغداد توقف نماید، فرمان صادر گردید که غله شهرزور^{۱۱} را حمل حدود بغداد نمایند و موکب والا از شهرزور حرکت فرمود و سلیم بیک^{۱۲} پسر عم خالد پاشا حاکم آن نواحی، با رؤسای اکراد وارد دربار اعلی گشته مورد عنایت شده، به لقب خانی و ایالت آن نواحی سر بلند گردید^{۱۳} و تمام کردستان روم در مقام اطاعت آمدند، پس موکب والا متوجه کرکوک گشته، مردم کرکوک به قلعه داری پرداختند و بعد از یک هفته توپخانه از کرمانشاهان وارد شد و از صبحی تا شام باروی قلعه را نشانه گلوله توپ نموده، اهالی قلعه اسان خواسته، به اجابت مقرون گردید^{۱۴} و چون محمدآقا کدخدای بغداد از جانب احمدپاشا

۱. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۶.

۲. صحرائی در حوالی دربند که به صحرای کافری هم مشهور است. (جهانگشای نادری، ص ۷۷۵).

۳. در بعضی نسخه های جهانگشای نادری، ص ۳۸۱: (شانزدهم).

۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۱.

۵. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۳.

۶. در متن: (چندی).

۷. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۳.

۸. در متن: (قوجه). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۳.

۹. در متن: (هویزه).

۱۰. افزوده از مؤلف است. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۳.

۱۱. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۴.

۱۲. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۴.

۱۳. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۴.

۱۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

والی بغداد برای انجام مصالحه میان دولتین علیتین روانه اسلامبول شده بود و منظور حضرت شاهنشاهی این بود که از کرکوک تجاوز نکرده تا خبری از اسلامبول برسد و در این ایام سوادفرمانی از پادشاه والجاه روم که بر طبق فتاوی شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود از خارج به نظر همایونی رسید مشعر بر آنکه قتل و اسراهای ایران مباح و مذهب ایشان مخالف اسلام است^۲ و مضمون این فرمان مهیج غضب نادری شد، به عزمی ثابت روز چهاردهم ماه رجب این سال [۱۱۵۶]: رایات ظفرآیات رابه جانب موصل برافراشت و روز بیست و پنجم همین ماه در نیم فرسخی شهر موصل در جوار مزار کثیرالانوار حضرت یونس بن متی پیغمبر، نزول نمود و دونفر از علمای موصل [را] برای تفتیش مطالب احضار فرمود^۳، پاشایان به قلعه داری پرداخته، مانع از رفتن علما شدند و روز دیگر سپاه ظفرپناه، شهر موصل را محاصره نموده، به انداختن توپ و خمپاره و خرابی بارو و کندن نقب مشغول گشتند^۴ و چون کار بر اهل شهر دشوار گردید پاشایان، جماعتی از علما و افندیان را روانه دربار نموده، چندین سراسب و پیشکشهای لایق فرستاده، از حضور همایونی گذرانیدند و علما و افندیان متعهد شدند که جمعی را به دربار قیصری فرستاده، امور خمس^۵ معهوده را انجام داده، مصالحه دولتین را به دلخواه شاهنشاه جهان پناه مقرر دارند^۶ و اعلیحضرت شاهنشاهی مسؤول آنها را قبول فرموده، خط امان و سهلت به آنها بخشید و مقارن این احوال محمدآقا کدخدای بغداد که از جانب احمدپاشا به اسلامبول رفته بود، وارد گشته خبر آورده بودند که اعلیحضرت قیصر بالمشافه فرمود که در عالم دوستی توقع نداشتیم که جناب نادری چشم از برادری پوشیده از سنور مملکت تجاوز نماید^۷، هرگاه مدعای ایشان انجام تعیین رأس الحد آن مملکت و حصول امور معهوده است، قرین اجابت خواهد شد^۸ و اما مذهب جعفری را خامس مذاهب مسلمانی شماریم، موهم حدوت فتنه عام و موجب اختلال این دولت ابد فرجام است، مجرد از لفظ خامس درگذرند^۹ و احمدپاشا را در امر مصالحه مختار نموده بودند و بعد از رسیدن این اخبار در دویم رمضان همین سال [۱۱۵۶]: از موصل عطف عنان به جانب کرکوک فرمود^{۱۰} و چون زیارت اماکن شرفه، سکتون ضمیر بود بعد از ورود به قراتیه در جلگه خاتقین، بنه را گذاشته، با فوجی عازم عتبات عالیات شدند^{۱۱} و در منزل شروان^{۱۲}، سلیمان پاشا، کدخدای بغداد و محمدآقا کدخدای دیگر بغداد و جماعتی از اعیان از

۱. در متن: (ار).

۲. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۵.

۳. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۵.

۴. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۶.

۵. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۶.

۶. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

۷. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

۸. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

۹. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

۱۰. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

۱۱. محلی آبادان در فاصله بغداد و کرمانشاهان - در رحله منشی بغدادی این نام، (شهریان) آمده است. (ر.ک: متن

عربی، ص ۴۰، و ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۷۸۰).

جانب احمدپاشا، والی بغداد با پیشکشهای لایق به شرف حضور رسیده، مورد عنایت شدند و محمدآقای کدخدا، برای ابلاغ خبر انصراف سوکب والا و قبول اسر مصالحه، مجدداً روانه اسلامبول گردید^۱ و اعلیحضرت شاهنشاه، وارد جلگه بغداد گشته، اولاً به التثام آستانه و سراقده منوره کاظمین، مشرف گشت پس به زیارت مزار ابوحنیفه رفته، لوازم خلوص نیت را به عمل آورد^۲ و روز دیگر از راه حله^۳ عازم نجف اشرف گردید و چون جماعتی از فحول علمای ایران و افغان و ترکستان و خوارزم، در رکاب شاهنشاهی حاضر بودند و تمامت^۴ همت علیا مصروف اتحاد مذهب اسلام و رفع شبهه و نزاع از میان است حضرت خیرالانام (ص) بود، علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و بغداد را^۵ احضار نمودند و در آستانه مقدسه علویه، مجلس مذاکره را مهیا داشتند که با یکدیگر گفتگو کرده، ماده مغایرت را از میان برداشته، طریقه اتحاد را مرعی دارند بنابراین تمامت علماداران درگاه عرش اشتباه، مجتمع گشتند^۶ و بعد از گفتگو و اتحاد آراء، وثیقه نامه نگاشته، به مهر تمامی حضار مجلس رسیده، آنرا در خزانه مقدسه نجفیه سپردند و چندین سواد از روی آن برداشته، به اطراف بلاد اسلام فرستادند و ماحصل آن وثیقه نامه^۷، نهی سب و رفض خلفای اربعه و امر به موالات ایشان بود و اعلیحضرت شاهنشاهی برای اخبار ماجرای این مجلس، ایلچی روانه دولت عالیه روم فرمود و از اعلیحضرت قیصر، طالب پنج مطلب که سابقاً اظهار داشته بود، شد.

مطلب اول: آنکه اهل ایران^۸ چون از عقاید باطله^۹ نکول و مذهب جعفری را [که] از مذاهب حقه اسلامی است قبول نموده اند، قضات مسلمین و افندیان اذعان کرده آنرا خاصس مذاهب شمارند.

مطلب دوم: آنکه چون در کعبه معظمه، ارکان اربعه مسجد الحرام به ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد، ائمه مذهب جعفری را در رکن شافعی با ائمه شافعی برای نزدیکی این دو مذهب به یکدیگر شریک باشند که بعد از ایشان با امام خود نماز گزارند.^{۱۰}

مطلب سیم: آنکه هر ساله از طرف ایران، امیرحاجی تعیین شده که مانند امیرحاج بصره و شام در کمال عزت و احترام حجاج ایران را به مقصد رساند.^{۱۱}

مطلب چهارم: آنکه اسرای دو مملکت نزد هر کس باشد، آزاد کرده، بیع و شرا، را بر

۱. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

۲. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

۳. در متن: (حله) — حله شهری است در شانزده فرسخی بغداد و بر سر راه بغداد و بصره.

۴. در متن: (تمامت آنها).

۵. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

۶. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۸.

۷. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۸، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۸.

۸. در متن: (اهل ایران را).

۹. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۰.

۱۰. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۱.

۱۱. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۱.

آنها روا ندارند.^۱

مطلب پنجم: آنکه وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده، اسور مملکتین را بر وفق مصلحت، فیصل دهد تا به این وسیله اختلاف از سیانه اهل اسلام برداشته شود^۲ و به مفاد انما المؤمنون اخوه^۳ رسم برادری در سیانه اهالی روم و ایران مسلوک گردد و ورقه دیگر نگاشته و علمای ایران صورت عقیده مسلمانی خود را به این مضمون نگاشتند که^۴:

عقیده اسلامی، داعیان دوام دولت قاهره نادره و علمای سمالک ایران آن است که بعد از وفات حضرت سید المرسلین (ص) به اجماع ارباب حل و عقد^۵، خلافت را بر خلیفه اول ابی بکر صدیق-رضی الله عنه و بعد از او به نص آنجناب بر فاروق اعظم عمر بن الخطاب (رض) و بعد از او به حکم شوری بر ذوالنورین عثمان بن عفان (رض) و بعد از او به جناب ولایت مآب، اسد الله الغالب، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰة والسلام قرار دادند و خلفای راشدین رضوان الله علیهم-اجمعین را به ترتیب مذکور، خلیفه حضرت سید المرسلین (ص) می دانیم و به نحوی که جناب شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت عالیہ عثمانیه، تصدیق بر صحت مذهب جعفری نموده اند، مقلد طریقه حضرت امام جعفر صادق (رض) می باشیم و بر این عقیده راسخ و ثابت و جازیم و هرگاه خلاف این عقیده، از ما به ظهور رسد از دین اسلام بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم.^۶

عقیده اقل داعیان دولتین علیتین، علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و بغداد^۷، آنکه امام جعفر صادق (ع) ذریه رسول خدای اکرم و سمدوح اسم و نژد ائمه مذاهب اربعه اهل-سنت مقبول و مسلم است و از قراری که علمای ایران عرض و تحریر کرده اند و به نژد اعیان، به تحقیق رسیده است، عقائد اسلامی اهل ایران صحیح و فرقه مزبوره^۸ قائل به حقیقت خلفای کرام و از اهل اسلام و است حضرت سید الانام علیه الصلوٰة می باشند و هر کس به آن فرقه اظهار عداوت دینی کند، آن کس از دین خدا و رسول هدی بیرون و در دار دنیا، محاکمه آن با سلطان عصر و در عقبی با جبار شدید البطش و القهر خواهد بود.^۹

عقیده اقل داعیان علمای بخارا و بلخ و خوارزم، آنکه: عقاید صحیحه اهالی ایران به نحوی است که علمای فوق مرقوم داشته اند و این فرقه داخل اهل اسلام و است حضرت-سید الانام (ص) می باشند و هر کس به این جماعت اظهار عداوت دینی کند، خارج از دین و

۱. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۱.

۲. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۱.

۳. آیه ۱۰، سوره حجرات: (جز این نیست که گروندگان برادرند).

۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۲.

۵. در جهانگشای نادری، ص ۳۹۲: (به اجماع است).

۶. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۴.

۷. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۴.

۸. در متن: (مذبوره).

۹. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۴.

۱۰. در متن جهانگشا: (خوارزم) نیست.